



ماهیت سازمان مجاهدین خلق

فهرست:

- ۱ مقدمه دانشجویان طرفدار روحانیت متعهد
- ۲ پیشگفتار از پویای توحید
- ۳ علل نگارش این نقد
- ۴ انتقاد از عملکرد سازمان مجاهدین در یکسال اخیر (دوران انقلاب)
- ۸ نقد مبانی عقیدتی سازمان
- ۱۶ برخی انتقادات از کتب منتشره سازمان
- ضمیمه انتقادی**
- بررسی مسئله دیالکتیک در ایدئولوژی مجاهدین خلق
- ۲۷ الف: ادعای علمی بودن اصول دیالکتیک
- ۳۰ ب: معنای دیالکتیک در طبیعت
- ۳۱ ج: نظر مارکسیستها در باب دیالک تیک، (ماتریالیسم دیالکتیک)
- ۳۲ د: دیالکتیک در کتاب "شناخت"
- نتایج:**
- ۳۴ ۱. دیالکتیک کتاب "شناخت" از نوع مارکسیستی است، و نقد مختصر آن
- ۳۴ ۲. ایراد وارد به برادر شهید حنیف نژاد از قبیل "عدم آگاهی" است.
- ۳۵ ۳. ایراد رهبران فعلی سازمان، نداشتن صداقت و تقوی است
- ۳۵ ۴. نحوه برخورد ما با سازمان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

چندي قبل نقدي بر مواضع سياسي و ايدئولوژيك مجاهدين خلق بدست آمد كه خواسته شد قبل از انتشار اگر لازم است اصلاحاتي در آن بعمل آيد.

در قسمت مواضع سياسي و نقد رفتاري مجاهدين خلق گفتني هاي ما متناسب با درج در اين جزوه نمي نمود. در قسمت ايدئولوژيك نيز با وجود اينكه بزودي نقد و بررسي عميق و اساسي برخي آثار اصولي سازمان را منتشر خواهيم كرد ولي براي تكميل اين جزوه اشاراتي باجمال به مسئله "ديالكتيك" شد كه عنصر اساسي در ايدئولوژي سازمان مي باشد. باشد كه خوانندگان صديق و مسلمان اين جزوه با شناخت هر چه بيشتر از مواضع انحرافي سازمان، بطور كلي از اخذ ايدئولوژي از منابع غير موثق و مشكوك خودداري كنند.

توضيح اينكه متن بدست آمده از برادرانمان - نويسندگان اصلي جزوه- ، با حروف درشت و اضافات و توضيحات ما چه بصورت ضميمه و چه بصورت داخل متن با حروف ريز مشخص گرديده ، تنها در يكي دو مورد جزئي چند جمله از متن اصلي توسط ما حذف گرديد.

والاسلام علي من اتبع الهدى

گروهی از دانشجویان طرفدار روحانیت متعهد

۵۸ / ۳ / ۱۷

بسمه تعالی

"پیشگفتار"

نقدی که از نظر خوانندگان می‌گذرد نوشته خلاصه‌ای است از بررسی‌هایی که در مورد عقاید و رفتار مجاهدین خلق در طول اوجگیری انقلاب مردم و بدنبال اولین قدم در پیروزی تا ابتدای سال ۱۳۵۸ انجام گرفته است و لذا تجزیه و تحلیل انتقادی رفتارشان در رابطه با وقایع اخیر یعنی درگیری‌های سنندج و گنبد و بروز توطئه ضد انقلاب به بهانه هتک حرمت و ابستگان آقای طالقانی و عکس‌العمل مجاهدین مبتنی بر قرار دادن اهمیت وافر است و تأیید کننده نتیجه‌های کلی نقد حاضر می‌باشد، مطرح نشده است.

هنگام بررسی مبانی عقیدتی، بیش از همه بنیانگزاران سازمان مورد انتقاد قرار گرفته‌اند ولی این، به هیچ وجه نشان دهنده ذره‌ای شک و شبهه در صداقت و پاکی و مسلمانی آنها نمی‌باشد. ما ضمن درود به روان پاک حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، رضائیه‌ها، آلابوشها، شریف واقفی، صمدیه لباف و سایر شهدای افتخار آفرین سازمان مجاهدین خلق ایران از مدعیان ادامه راه آنان می‌خواهم به این نوشتار به دید تصحیح و اصلاح رفتار و عقاید خود بنگرند و وجود یک جمله انتقاد آمیز نسبت به شهدای آنها باعث دلگیری و سپس جبهه‌گیری تخریبی آنان نگردد، چرا که در اسلام حق و حقیقت را مرتباً است که باید همه بخاطر آن قیام کنند و از هرگونه فداکاری حتی درگذری از جان و مال و اسم و رسم دریغ نورزند.

پویای توحید ۳۱ / ۱ / ۵۸

تذکر: در این نوشته هر جا صحبت از مجاهدین شده است منظور مجاهدین خلق ایران می‌باشد بطور خاص و هر جا لفظ سازمان برده شده است منظور سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از متلاشی شدن سازمان و برملاء شدن عمل منصرفین (مشهور به منافقین) در سال ۱۳۵۴ سؤالی فراگیر در همه اذهان جا گرفت. هر کس می خواست بفهمد بدرستی چه اتفاقی افتاده است. شرایط پلیسی زمان و خفقان حاکم بر جو ایران، و ماجرای کشته شدن شریف واقفی در نمایش تلویزیون از زبان محسن خاموشی سؤال را با شدت و گسترش بیشتری مطرح میکرد. همکاری منصرفین با دستگاه ساواک که بقول یکی از مأمورین آن خوراک چند سال ساواک را تأمین کردند، موجب دستگیری بسیاری از مجاهدین گردید که این نیز مانع بزرگی در روشن شدن حقایق شد. تبلیغات فرصت طلبانه گروههای چپ و هواخواهان آنها بدون اینکه واقعاً از چند و چون قضیه اطلاعی داشته باشند نیز جوابی برای سؤال مطرح نبود. بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک هم که بسیار گنگ و مبهم بود در گره گشایی کمکی نکرد چه تنها به این جمله بسنده کرده بود که در طی جلسات متعدد و بحث های طولانی به این نتیجه رسیدیم که دیگر اسلام جوابگوی زمان نیست، بدون اینکه حتی یک بحث از آن جلسات متعدد و بحث های طولانی را منتشر کرده باشند.

پس از حرکت مردم و آزاد کردن مجاهدین انتظار داشتیم مجاهدین آزاد شده با انتشار یک تحلیل عمیق و اصولی با این جریان علل آنرا برای مردم روشن کنند ولی تاکنون که چندین ماه گذشته جز همان اطلاعیه دوازده ماده ای که آقای رجوی در دانشگاه تهران مطرح ساختند، سازمان مجاهدین خلق کار دیگری ارائه نکرده است. این اطلاعیه تنها به شکل برخورد سازمان با منصرفین اشاره می کند.^۱

از آنجا که جواب این سؤال و روشن شدن علل این تحول یا تغییر یا کودتا و یا هر نام دیگری که بر آن نهیم می تواند ما را به عیب ها و ایرادهای خودمان آشنا سازد و ما را در شناخت جو عقیدتی زمانمان و دشمنانمان کمک کند لذا خود کمر همت بستیم و به امید دیگران نشستیم. مطالعه کامل نوشته ها و کتب ایدئولوژیک سازمان و نیز به بحث نشستن با تئی چند از مجاهدین آزاد شده (بطور ناشناس و غیر رسمی) و دنبال کردن وقایع درون زندان، ماحصلش بصورت نوشته ای درآمد که به همگان عرضه می شود:

در سالهای ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، برخوردها با این مسئله بیشتر حکایت از وقوع کودتا داشت که با رخنه قدرت طلبان در کادر رهبری سازمان به وقوع پیوسته است: گرچه این جواب تا حدودی عطش جویندگان را در آن سالها جواب گفت ولی هرگز جواب کاملی تلقی نگردید و همواره وجود حلقه مفقوده احساس می شد. سال ۱۳۵۷ و ایجاد فضایی باصطلاح باز سیاسی و آزاد شدن تدریجی زندانیان سیاسی و انتشار کتب ایدئولوژیک سازمان، جو حاکم بر اذهان را در جواب این سؤال از صورت یک کودتای محض در درون سازمان تغییر داد و سئوالاتی جدید مطرح ساخت. این سؤال بیشتر از همه ایدئولوژی سازمان را مورد توجه قرار می داد. برملا شدن حوادث داخل زندان بین مجاهدین و روحانیت مبارز،

^۱ البته در زمان انتشار این جزوه، کتابی از طرف سازمان در تجزیه و تحلیل علل تغییر ایدئولوژی علی رغم گفته مخالفین ناشی از انحراف ایدئولوژیک سازمان نبوده و بلکه صرفاً به جنون قدرت و کودتای اپورتونیستهای چپ نما؟! مربوط می شده است. بهر حال چون مطالب این کتاب جز توجیه وضع فعلی سازمان منظور دیگری ندارد از نظر ما فاقد ارزش بررسی جدی است.

جویندگان و پژوهندگان را به ژرف نگری بیشتری رهنمون شد. گرچه شیوه خاص امام خمینی چنان سرعتی به انقلاب داد که مردم فرصت پرداختن به کنه کار مجاهدین را پیدا نکردند ولی پس از وقایع مسلحانه روزهای ۲۱، ۲۲ و ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ می بینیم که بار دیگر صحنه مبارزات داخلی میدان تاخت و تاز اقلیت های فکری، سیاسی و نظامی شده و هر کدام سعی دارند که به نحوی خود را بیشتر مطرح سازند.^۱ در این دوباره مطرح شدن مبارزات فرقه ای و گروهی است که مردم کنجکاو به شناخت علل تحولات داخلی سازمان ها می گردند. اگر تابحال موضوع بر سر کوبیدن قدرت خصم بود اکنون مسئله تصاحب قدرت شده است. این است که فتنه ها از هر سو شیوع پیدا کرده و هر گروهی می کوشد از این خوانی که تنها به قدرت توده مردم گسترده شده نصیب بیشتری را به یغما برد. و جالب توجه است که همه گروهها هم بنام توده و طبقه زحمت کش. و کیست که پس از پنجاه و چند سال سلطنت ننگین پهلوی که همه گونه اش و همه طریقتش را دیده ایم و تجربه کرده ایم، نداند که این آواها و آواها بهر چیست. بهر حال برای کمک به مردمان در این ایام جهت تشخیص راه از چاه دست به چنین کاری زده ایم و در این راه کمر همت به انتقاد از گروهی بسته ایم که سالها با عشق به او زندگی کردیم و آرزویمان همواره اعتلای این بازوی مسلح خلق بود. و به خاطر همین دوستی دیرینه است که کوچکترین انحرافش را، چه در عمل و چه در بیان به شدیدترین لحن ممکن نقد کرده ایم. سعی ما بر این بوده است که نقاط ضعف را بررسی نمائیم، لذا از خواننده انتظار داریم که به هنگام مطالعه این نوشته این نکته بخصوص را در نظر داشته باشد که نکند خدای ناکرده برداشت های غلطی شود و زمینه سوء استفاده مغرضین را فراهم سازد، هدف ما تصحیح راه یکدیگر است. در این سالها که می رود اسلام تنها مکتب نجات بخش بشریت، اولین تجربه اصیل و اصلی خود را آغاز کند و بفرد فرد یکدیگر نیازمندیم و در این شرایط حساس خودمان، به این نکته خوب آگاهی که ضربه به یکدیگر ضربه به اسلام است.

این بررسی در دو زمینه انجام شده، یکی در رفتار و عملکرد سازمان مجاهدین در انقلاب ملت مسلمان ایران و دیگری بررسی و نقد کتب عقیدتی سازمان.

نقد بر رفتار

روز عاشورا است، ناگهان با سیلی از جمعیت روبرو می شویم که در جلوی آن مینی بوس که بر بالای آن دو روحانی آرم سازمان را نگهدارنده هستند، در حرکت است. آقای میثمی در حالیکه سر و دستش از شیشه مینی بوس خارج است همگی را غرق در نشاط می سازد. در فواصل مختلف آقای گنجه ای آرم سازمان را برای همگان تشریح می کنند، مشتاقان به سازمان که سالها در آرزوی اظهار عشق و علاقه نسبت به این بازوی مسلح خلق بودند با آواز پرتین و خوش الحان خود سرودهایی می خوانند، به مجرد روبرو شدن با این دسته و گروه یکه خورده و برق شادی در چشمان همگی درخشیدن گرفت اما تنها شادی نبود به همراهش نگرانی قلب را فرا گرفت گرچه وجه غالب با شادی بود، اما گذشت زمان علت نگرانی را روشن ساخت. برآستی چرا سازمان دست به چنین کاری زده است؟ شنیده بودیم که روز تاسوعا، مردم به تصور اینکه آرم سازمان مجاهدین خلق مربوط به کمونیستهاست آنرا پائین کشیدند. لذا از خود می پرسیم آیا این وجه تبلیغاتی قضیه است در مقال عمل روز تاسوعا؟ یا موضوع دیگری است.

^۱ مراجعه کنید به رهنمودهای چریکهای فدائی خلق در صفحه هشت اطلاعات ۵۷/۱۱/۲۳ و بنظریه آنها درباره وظایف دولت موقت در کیهان ۵۷/۱۱/۲۵ تا ببینید چگونه گروهی که هیچ پایگاهی در توده ندارد چطور امرانه سخن می گوید و چه افاضه هائی دارد. نه موقعیت خودش را در جامعه تشخیص داده و نه زمان و مکانش را خوب شناخته است.

گذشت زمان پرده ها را عقب می زند. واقعاً چه عملی بود که از سازمان سر می زد؟ چرا مجاهدین خلق به راهی افتاده که خلق را فدای خود می کند؟ و از خلق بپا خاسته جهت تحکیم موقعیت خویش بهره می جوید؟ مجاهدی که تمام آرمانش بسیج و حرکت خلق در راه خدا بود چه شده که بسیج خلق را به راه خودش منحرف می کند؟ روزهایی بود که می بایست مجاهدین خود را قطره ای می دیدند در یک دریای طوفانی و خروشان، اما صد افسوس که خود را دریا دیدند و خلق را هیچ. مسئولیت خدائیشان حکم می کرد که در آن روز با پخش اعلامیه و ایراد سخنرانی ها و دادن آگاهیهای جنگ های چریکی خلق را به نبرد مسلحانه بخوانند و بنیاد ارتش خلقی را که اکنون بدون هیچ محتوا از آن دم می زنند پی ریزی و عملاً بوجود آورند و سازمان مجاهدین خلق ایران را با یک عمل انقلابی در قلب جنبش خلق بگسترانند، نه اینکه به خود بپردازند و با تشریح آرم و چاپ آن همراه با عکس رهبر انقلاب برای خود تبلیغات نمایند.

اصطلاح راست ارتجاعي که از همان روزها به بعد گهگاه شنیده می شد و هر روز شایع تر می شود در غالب نوشته ها و کنفرانسهای مجاهدین بچشم می خورد. امروزه این اصطلاح بصورت یک مد درآمده و هر که می خواهد خودی بنماید و خود را مجاهد جا بزند بی تناسب نمی بیند که در مورد چند نفر از سرشناسان مذهب این اصطلاح را پیاده کند و بر هر کس که با رأیش مخالفت کرد مارك راست ارتجاعي بچسباند. نظری و گذری و تماسی با مجاهدین قضیه را روشن ساخت وقتی مبتکرین این اصطلاح بی احساس هیچ گونه مسئولیتی این تهمت را به اصیل ترین مسلمانان زمان ما می چسبانند از تابعین و هوادارانشان دیگر چه انتظار؟ بدیهی است هر مسلمانی مبارزه نکند و در برچیدن موانع راه خدا مجاهدت ننماید مسلمان نیست. مسئله بر سر منحصر کردن شکل و نحوه مبارزه است، شکل خاص و برداشت خاص از مبارزه را به آن گونه که مجاهدین مطرح می کنند مطلق کردن، و همچون بتی پرستیدن و بر فرق هر کس که این طریق مجاهدت را نپذیرد کوبیدن و به او لقب ارتجاعي راست دادن، اینست خطر، اینست بت که باید شکست، اینست یکی از انواع ایجاد تفرقه که باید بشدت از آن پرهیز کرد چرا که دوست را در مقابل دوست قرار می دهد و همسنگران را بجان هم می اندازد و مسلمان را بدست مسلمان ذبح می کند، پیران متفکر و پرتجربه را از جوانان پرتحرک و پر از احساس مسئولیت جدا می کند و خلأیی بوجود می آورد که دشمن بر احتی آن خلأ را اشغال کرده درست در وسط این دو نیروی اصلی جامعه سکنی می گزیند و بعنوان میانجی، جنبش را به هر سو که می خواهد سوق می دهد.

اکنون بپردازیم به نظرات سازمان درباره ارتش و چگونگی برخورد مجاهدین با این تنها مسئله ای که تمام عشق و آرمان ما را نسبت به سازمان دربر داشت و همه دلخوش به اینکه طرح های مجاهدین درباره ارتش جدید ایران بزرگترین گره گشای این مسئله خواهد بود. اما چه کنیم که به این آرزوها پاسخ مثبتی داده نشد و نحوه برخورد آنها با مسئله هیچ فرقی با موضع کمونیستهای وطنی نداشت. در حقیقت ایدئولوژی ناخالص مجاهدین¹ منجر به چنین موضعگیری های عاری از محتوی شده است. بد نیست انسان گاهگاهی به گذشته اعمال خود بنگرد تا از ارزیابی اعمال خود غافل نگردد.

توجه به نوشته های مجاهدین در کیهان شماره های سوم و ششم و نیز صفحه هفت کیهان هشتم اسفندماه صحت و سقم آن نوشته ها را در آن زمان روشن می کند. برخورد غیر مسئولانه مجاهدین با ارتش چیزی نیست که قابل گذشت باشد. نسل جوان مسلمان که سالها با عشق به سازمان مجاهدین زندگی کرده بود تصور می کرد کار ساخت ارتش ملی دولت اسلامی را سازمان مجاهدین خلق ایران بدوش خواهد کشید که ناگهان خود را با شعار انحلال ارتش بجای تغییر ساخت و تجدید سازمان ارتش، بدون هیچگونه پیشنهاد سازنده روبرو دید. سازمانی که انتظار میرفت در تشکل ساخت جدید ارتش، خلق بپا خاسته را یاری دهد اکنون همان شعاری را سر می دهد که کمونیستهای وطنی مدتهاست آنرا تبلیغ می کنند و در این روزهای وانفسا بجای نشستن در کنار دولت منتخب امام و همکاری با او خود را در مقابل او قرار می دهد و اعلام

¹ در قسمت نقد ایدئولوژی سازمان این مسئله کاملاً روشن می شود.

می‌دارد: آقای بازرگان اگر مسئله ارتش حل نشود شما مسئول کشتارهای آینده خواهید بود و به اصطلاح هشدار می‌دهد که انقلاب ما ناقص است اگر...^۱

تاکتیکی خاص رهبر انقلاب و بدنالش رفتار با ارتش در تظاهرات خیابانی و فریادهای: بگفته خمینی، بکوری چشم شاه ارتش برادر ماست، بسیاری از چیزهایی که مجاهدین هنوز در ذهنشان خوب پرورش نداده اند به انجام رسانده است. این ارتش در یک برخورد رو در رو در مدت شش ماه با تاکتیکی قوی و پر توان رهبر انقلاب آبدیده شده است و بسیاری از ساخت هایش زیر و رو شده و آماده پذیرایی یک سازماندهی عقیدتی نظامی کاملاً جدید می‌باشد. توده مسلمان انتظار داشت سازمان مجاهدین خلق ایران این آمادگی را جهت ساختن یک ارتش نوین ملی و اسلامی بکار گیرد و دولت جدید اسلامی را در حل بزرگترین مشکل خود با کمک از تجربه سیزده ساله سازمان یاری نماید. اما دریغ که مجاهدین خلق ایران اسیر در ذهنیات ناشی از ایدئولوژی ناخالص، این آمادگی عظیم را ندیدند و شعار انحلالش را سردادند.

اگر نوشته های مجاهدین در روزهای اول سقوط پادگانها^۲ با بیانیه منتشره در پیام خلق^۳ شماره ۴ مقایسه شود برخورد غیرمسئولانه آنها در آن روزهای اول روشن خواهد شد. برخورد مجاهدین در روزهای نخستین تسخیر پادگانها با مسئله ارتش بر اساس ابقای ارتشی است بریده و جدا از جامعه که می‌خواهد با همه خصوصیات آریا مهریش در حکومت اسلامی جدید ایران ادامه حیات دهد تنها یک ذهن گرای مطلق است که کارش به چنین توهمات می‌کشد. ارتش آن دوران همان انعکاس جامعه آن دوران، و جامعه آن زمان همان انعکاس ارتش آن زمان بود، این دو یک بافت کامل بودند، هر کدام بدون دیگری امکان وجودش نیست، در هیچ نقطه و در هیچ زمان. جای خوشبختی است که در بیانیه مندرج در شماره چهار پیام خلق برخورد اصولی شده و اولین جمله درباره ارتش چنین است:

"طبیعی است که توسعه عادلانه و مردمی اقتصادی که حرکت به جانب طبقات محروم را در صدر برنامه های خود قرار می‌دهد جایی برای گسترش بادکنکی ارتشهای حرفه ای مجهز به سلاحهای پیچیده باقی نمی‌گذارد."

حال بپردازیم بر جنبه ضد امپریالیستی که هر روز و هر ساعت از طرف مجاهدین مطرح می‌شود. تأکید آنها بر نگهداشتن و تقویت جنبه ضد امپریالیستی انقلاب^۴ برای استمرار بسیج مردم، با تمام ظاهر انقلابی آن حرفی است که بیش از آنکه از یک ارزش حقیقی برخوردار باشد از فرمولها و ملاکهای پیش ساخته، پرداخت گردیده و استخراج شده است. رهبری انقلاب با گزینش اصل تقوا و تکیه بر این اصیل ترین ارزش انسانی راهی جلوی مردم گشوده است که این قبیل نمایشهای انقلابی قادر نخواهند بود حتی برای مدتی کوتاه مردم را به تماشای خود مشغول سازند. چه دور است این حسابگری های سیاسی با مشی رهبری اسلامی جامعه. رهبری که خود می‌گوید من در برابر حکمی که استخراج می‌کنم مکلف به اجرای آن و ابلاغ آن به مردم هستم، البته این حقیقت شناسی با مصلحت اندیشی های سیاست مدارانه جور در نمی‌آید و بر همین مبنی است که در لحظه ای که تمام هوش و حواس مردم متوجه انتصاب دولت شده است رهبری انقلاب طی دو سخنرانی با حمله بر مظاهر غرب و غرب زدگی مسئله حجاب را پیش میکشد و بعنوان یک تکلیف شرعی آنرا مطرح می‌سازد. برخوردهای غیر اصولی و ناشیانه و گاه ضد انقلابی که از جانب عناصری آگاه و مسئول با مسئله حجاب شد تنها کوس رسوائی نویسندگان مقالات بود. تظاهرات خانمهای آنتی حجاب در تلویزیون و کتک خوردن خانم زرکانی به همه معترضین به مسئله حجاب نشان داد که قلمهایشان در خدمت چه کسانی قرار گرفت. مابا اصل قضیه

^۱ مراجعه شود به روزنامه کیهان و آیندگان در روز ۵۷/۲/۶ و نیز توجه کنید به صفحات اول این دو روزنامه و تیترهای درشت آن تا ببینید این مزدوران چطور انقلاب را به بازی گرفته اند و به نفع حامیان صهیونیستی و امپریالیستی خود تیتر درشت انتخاب می‌کنند و ظاهراً بنام احترام به اهمیت نظرات سازمان مجاهدین نقش مزدورانه خود را ایفا می‌نمایند.

^۲ مراجعه شود به کیهان روزهای ۵۷/۱۲/۳ و ۵۷/۱۲/۶ و صفحه هفت کیهان ۵۷/۱۲/۸ تحت عنوان "خط مشی سازمان مجاهدین خلق ایران تشریح شد" و صفحه هشت اطلاعات ۵۷/۱۲/۱۳ تحت عنوان "پیام سازمان مجاهدین خلق به دانشجویان دانشگاه خنیف نژاد"

^۳ پیام خلق ارگان رسمی جنبش ملی مجاهدین خلق ایران است.

^۴ به اطلاعیه مجاهدین خلق ایران در مورد مسئله حجاب در پیام خلق شماره ۳ مراجعه نمایند.

کاري نداريم که اصولاً اين آقايمان هدف طرح مسئله حجاب را تشخيص ندادند و بدون در نظر گرفتن جنبه هاي مختلف قضيه و رابطه اش با غرب زدگي و دوران ننگين سلسله پهلوي قلم فرسايي کردند. تعجب ما از گروه پيشتاز مسلح است که اطلاعیه صادر مي کند و در دوران انقلاب نصيحت مي کند که "پيرامون مسئله حجاب بي جهت جنجال برنپانگيزند" و بطور ماهرانه اي طرح مسئله حجاب را محکوم مي کنند که: "بايستي با اصل و فرعي کردن موضوع مبارزه تمام نيروها را عليه امپرياليسم و پايدگاههاي امپرياليستي بسپج نمود و خشم مقدس انقلاب را صرفاً نثار آنها کرد.¹

در همين جاست که بايد اشاره کنيم و به همه اين گروهها اين تذکر را بدهيم که کلي گويي آفت حزب است. يك بررسي اجمالي از کليه احزابي که مضمحل شده و يا در حال اضمحلال هستند بخوبي نشان مي دهد از زماني که رهبران حزب به کلي گويي دچار شده اند سير نزولي حزب شروع شده است. حزبي فعال است که گفتارش مستقيماً با جامعه برخورد داشته باشد و با جهت گيري جامعه تصادم مستقيم نمايد. کلي بافي و قانونهاي عام ارائه دادن وضع حزب و گروه را به حالت معلق در مي آورد. با کمال تأسف بايد بگوئيم سازمان مجاهدين خلق ايران مدتهاست که به چنين درد مهلکي دچار شده است و هرگز از کلي بافي قديمي فراتر ننهاده است، به همين چند موضوعي که در اين دفتر به نقلش پرداخته ام توجه کنيد و خصوصاً به برخورد آنها با ارتش و جنبه ضدامپرياليستي جنبش در اطلاعیه در مورد حجاب، تا ببينيد چطور خواننده آن بلا تکليف مي ماند و در نهايت از خود مي پرسد بالاخره اين ارتش خلقي چيست؟ و چگونه است؟ و طريقه ايجاد آن چيست؟ و چرا گويندگان آن کلمات بجاي حرف زدن مبادرت به تشکيل آن نمي کنند؟ و يا همين مسئله ضدامپرياليستي که گويندگان آن هيچ بعدي از ابعاد آنرا بيان نمي کنند و براي استمرار به قيام و بسپج مردم راه حلي ارائه نمي دهند و فقط به لق لقه زبان بسنده کرده اند و چنان قضيه براي خودشان مبهم است که از زمينه هاي موجود در جامعه قادر به بهره برداري نيستند و گرنه با مسئله حجاب آنطور برخورد نمي کردند که رل ميانجي بين خانمهاي آنتي حجاب و طرفدار حجاب را بازي کنند. حجابي که در جريانات قيام مردم ايران بعنوان سمبل مبارزات ضدامپرياليستي و ضد سلطنت جلوه گر شده بود و به شهادت تمام فيلمهاي تهيه شده از صحنه ها، خانم هاي بي حجاب تقريباً همچگونه حضوري در مبارزات نداشته و بالعکس در هر کجا و در هر نقطه که مبارزه اي بپا شده حجاب بعنوان يك حربه و يك سنگر حضور داشته است.

نگاهي به روزنامه ها و پي گيري اعلاميه ها و بيانيه ها و مصاحبه هاي مجاهدين بخوبي روشن مي کند که تمام همت مجاهدين بر اين شده است که به صورت يك قدرت عرض اندام نمايد و قتي آنها از درج آگهي تسليت به آيت الله طالقاني بخاطر فوت همسرشان در صفحه اول روزنامه² سعي مي کنند استفاده تبليغاتي بنمايند چگونه ملت مسلمان ما تصور نکند که مجاهدين نيز در شمار گروههائي در نيامده اند که قدرت طلبي اساس فعاليتشان را تشکيل مي دهد.

پيام مجاهدين خلق به آقاي توسلي شهردار تهران به خاطر پاکسازي شهر و تعميم آن به حل مشکلات اجتماعي و سياسي را چه بناميم.³ اين پيام آيا تشکر و قدرداني از آقاي شهردار است يا چماق تکفيري است بر فرق شخص ثالث که گناهِش دعوت نکردن مجاهدين در امر اداره مملکت بوده است منتهي در لفافه. آيا اين نحو صحبت کردن و صراحت نداشتن و زيرکانه نطفه مخالفت با دولت را بستن در دراز مدت اثر سوء بر روابط دولت و ملت ندارد؟ آيا همين سم پاشي ها نيست که موجب بروز نفاق مي گردد؟

¹ نقل از پيام خلق شماره ۳ در مورد مسئله حجاب.

² کيهان ۵۷/۱۲/۲۰ با تيتر پدر بزرگوار حضرت آية الله طالقاني.

³ در اطلاعات ۵۷/۱۲/۲۴ صفحه ۱۲ تحت عنوان مجاهدين خلق در بسپج روز جمعه مي خوانيم: "اميدواريم اين تصميم و نحوه برخورد انقلابي شهردار تهران در مسير شرکت دادن تمام مردم در حل مشکلات اجتماعي و سياسي کشور براي کليه مسئولين ديگر نيز نمونه و سرمشق قرار گيرد."

اکنون بپردازیم به رفتار مجاهدین با سایر گروهها: ما در این مورد حرفهای زیادی داریم که فعلاً مجال طرحش نیست. تنها بخاطر حیاتی بودن قضیه اشاره ای به رفتار آنها با گروههای چپ می‌نمائیم.

واقعیت اینست که مجاهدین از يك ضعف بنيادين رنج می‌برند و آن عدم توکل کامل بر خداست و این ضعفی بزرگ در بینش مکتبی مجاهدین است که از طریق رفتار و نوشته هایشان می‌توان بدان پی برد. در حالیکه مرجعیت شیعه و رهبر بزرگ انقلاب حدود یکسال قبل اعلام کرده که " ما حتی در برانداختن شاه با کمونیست ها همکاری نخواهیم کرد" ظفره رفتن مجاهدین از اعلام صریح عدم همکاری با گروههای ملحد هیچ مجوزی ندارد.

انقلاب اسلامی ایران تمام اصطلاحات رایج را دگرگون کرد و به تمام پیشگامان و پیش تازان و پیشروان ثابت کرد که ایجاد حرکت در توده مردم در این نقطه از جهان بطور قابل پیش بینی آنها نیست و فراموش نمی‌کنیم که آغاز این حرکت در لحظه ای بود که گروه های مسلح در ضعیفترین حالت خود بسر می‌برند و بعد از درهم شکستن قدرت ساواک توسط مردم تحت رهبری امام خمینی است که این گروهها سربلند می‌کنند و چنین ناجوانمردانه دست پیش را می‌گیرند که پس نمانند.^۱ و به تصاحب اموال عمومی و غصب اماکن ملت می‌پردازند.^۲

واقعیت اینست که مجاهدین و چریکهای فدائی خلق با هم لاس سیاسی می‌زنند البته از فدائیان بیش از این انتظار نیست چرا که در مکتب آنها هدف وسیله را توجیه می‌کند. اما مجاهدین چرا؟ آنها که قرآن روششان را مشخص کرده و با قاطعیت اعلام جدایی صفوف مؤمن از کفار را می‌دهد. و از طرف دیگر با توجه به قاطعیت رهبر انقلاب جایی برای رشوه های سیاسی باقی نمی‌ماند – رابطه مسلمین با ملحدین همانست که رهبر انقلاب تعیین کرده است و آن اجازه دادن به آنها برای آزادانه مطرح ساختن افکار خویش است.

نقد مبانی عقیدتی^۳

آنچه در نقد بر رفتار سازمان بیان شد در حقیقت مدخلی است برای شروع و بررسی ایدئولوژی سازمان. این شیوه نقد یعنی ابتدا نقد بر رفتار و سپس ارزیابی و بررسی ایدئولوژی سازمان درست همان تقدم و تأخر برخورد ما با آنها بود. مشاهده نقائص عمده در نظریات و اعمال سازمان بود که هادی ما شد تا دیدگاههای بنیادی سازمان را مورد مطالعه عمیق قرار دهیم. این است که اگر آن نقد بر عمل دقیقاً مطالعه شود و شکل برخورد با مسائل برای خواننده روشن باشد خواننده قادر خواهد بود نقد مبانی عقیدتی سازمان را بخوبی دنبال کند.

همانطور که با هر کس و هر چیز از طریق نامش آشنا می‌شویم، بی شک آشنایی با سازمان مجاهدین خلق ایران از طریق همین نام صورت می‌گیرد پس چه بهتر که اشکال وارد بر این نام گذاری را در ابتدای کار ذکر کنیم.

^۱ مراجعه کنید به صفحه ۲ کیهان ۵۷/۱۲/۳ تحت عنوان سازمان مجاهدین خواستار انحلال ارتش شد، آنجا که می‌گوید: "سازمان مجاهدین خلق و نیروهای مبارز دیگر در مسیری خون بار مردم ما را در آستانه پیروزی قرار دادند." می‌بینید که مجاهدین خلق چگونه برای خلق مسلمان پیشیزی قائل نیست و تنها خودش و گروههای مشابه خودش را می‌بیند.

^۲ منظور اموال و ساختمانهایی است که احزاب و گروهها منجمله سازمان مجاهدین خلق ایران و چریکهای فدائی خلق آنها را تصاحب و غصب کرده اند. این ساختمانها و وسایل متعلق به مردم است و لازم است هر چه زودتر در اختیار بیت المال قرار گیرد. هر دسته و گروه و حزبی موظف است مخارجش را با حق عضویت تأمین کند نه اینکه به غصب اموال مردم بپردازد. بهر حال از این گروهها می‌خواهیم که هر چه زودتر پیش قدم شده و اموال عمومی را بمرم برگردانند. در غیر این صورت از دولت می‌خواهیم که نسبت به این امر اقدام نماید.

^۳ نقد مفصل روش شناخت مجاهدین، توسط برادرمان عبدالکریم سروش در کتاب "تقدی و درآمدی بر تضاد دیالکتیکی" آمده است. ما از تکرار آن در این مبحث خودداری و به ذکر نمونه هایی چند از بقیه کتب سازمان اکتفا نموده ایم و با توجه به اینکه کتابهای مجاهدین مملو از این موارد است خواننده را مصرأ به مطالعه آن نوشتار ترغیب می‌نمائیم، چه يك برداشت کامل از نقد مبانی عقیدتی مجاهدین مستلزم آشنائی دقیق با آن مطالب می‌باشد. بنظر می‌رسد آن نقد بتواند راه نجاتی باشد برای تمام کسانی که گرفتار مطلق های ذهنی امروز شده اند.

بنظر ما پس از انتخاب هدف آنچه اهمیت دارد راهیابی است که به آن هدف منجر می شود. اگر راه به چیزی غیر از هدف منجر شود مسلماً اصالتی نخواهد داشت و بر این قیاس نامی که برای یک سازمان، بخصوص سازمانی که ادعای مبارزه مکتبی دارد می نهیم باید حامل بار هدف و یا راهش باشد ترکیب نام مجاهدین خلق ایران دارای بار عقیدتی اسلام نیست. لذا شایسته است ضمن تجدید نظر در دیدگاههای بنیادی سازمان برای جلوگیری از ورشکستگی مکتبی نامی که بطور شایسته ای بار مکتب را بر دوش می کشد انتخاب نمائید.

نکته دیگر که بصورت جزئی از فرهنگ مجاهدین درآمده است و باید تصحیح شود جمله ای است که تمام نوشته ها و سخنرانیهای آنها با آن شروع می شود که عبارتست از: بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران و بنام شهید در اینجا خفته و نظایر اینها که بسته به موضوع نوشته و یا محل کنفرانس و مخاطبین آن با نام چیزهای دیگر هم شروع می شود. در اسلام جز بنام خدا، شروع هر کاری با هر نام دیگر در زمره شرك محسوب می شود.

"مسلمان تنها بنام خدا کارها را آغاز می کند و ما ترجیح می دهیم بصورت اصیل بسمه تعالی یا بسم الله الرحمن الرحیم باشد."^۱

مروری به اطلاعیه ۱۲ ماده ای مجاهدین پس از وقوع جریان سال ۵۴ می تواند ما را با نظریات ایدئولوژی، سیاسی، تشکیلاتی سازمان آشنا کند. ما این بیانیه را از سخنرانی آقای مسعود رجوی در تاریخ ۵۷/۱۱/۴ در دانشگاه تهران استخراج کرده ایم. متن اطلاعیه عیناً از زبان آقای رجوی بدین شرح است:

اطلاعیه ۱۲ ماده ای سازمان مجاهدین خلق ایران حاوی نقطه نظریات ایدئولوژی، سیاسی، تشکیلاتی که اصولاً مربوط به سال ۱۳۵۴ بوده و در سال ۱۳۵۵ تدوین گشته و بعداً بوسیله بعضی آقایان حتی افراد غیرمسئول بطور مخدوش منتشر شده و چه بسا از طرف فرد و یا گروههای انقلابی هم تکثیر نشده باشد. ولی مجاهدین خودشان تکثیر نکرده اند بنابراین کاملش را من اینجا می خوانم:

"اطلاعیه تعیین مواضع مجاهدین خلق ایران در برابر جریان انحرافی چپ نما"

۱. سازمان مجاهدین خلق ایران سازمانی است با ایدئولوژی اسلامی، معتقد به مبارزه مکتبی که در سال ۱۳۴۴ بوسیله محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بنیان گذاری شده و مجاهدین ادامه دهندگان راه آنان هستند.
۲. جریان اخیر (تغییر دادن ایدئولوژی سازمان) یک جریان اپورتونیستی (یعنی انحرافی چپ نما) است که سردمداران آن به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به جنبش ایران خیانت کردند.
۳. این جریان اپورتونیستی چپ نما هیچ گونه تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد ننموده، دشمن اصلی ما همچنان رژیم و حامیان امپریالیستی آن می باشد.
۴. این جریان اپورتونیستی چپ نما به هیچ وجه حق استفاده از نام مجاهدین را ندارد و ادامه استفاده از آن به منزله استمرار خیانت است.
۵. هیچ جریان یا عنصر مسلمانی نیابستی با این اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته باشد. هرگونه ارتباط و همکاری سازش کاری محسوب می شود.

^۱ استاد شهید مرتضی مطهری، "جهان بینی توحیدی"

۶. ما با این جریان اپورتونیستی چپ نما مبارزه می کنیم تا بخط صحیح بازگشته یا منزوی گردد. مبارزه ما یک مبارزه سیاسی با شیوه های افشاگرانه است. هرگونه استفاده از شیوه های ارتجاعی از قبیل گشتن، لو دادن، همکاری با پلیس و کمک گرفتن از امکانات رژیم را محکوم می کنیم.
۷. ما بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائلیم مگر اینکه آنها این اپورتونیستها را تأیید کنند.
۸. مابه تمام نیروهایی که علیه ارتجاع، امپریالیسم و استثمار مبارزه می کنند احترام می گذاریم و از دست آوردهای علمی و تجارب انقلابی آنها استفاده می کنیم.
۹. مجاهدین اصیل ما در زندانها نبایستی با این اپورتونیستها رابطه ای جز رابطه صنفی برقرار کنند.
۱۰. این جریان اپورتونیستی چپ نما موجب بروز زودرس یک جریان ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می کنند که ما با آنها مبارزه می کنیم.
۱۱. جریان فوق از ضدیت با نیروهای انقلابی بویژه مجاهدین شروع شده و سپس در مسیر رشد خود با نفی مشی مسلحانه به سازش کاری و تسلیم طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر تضاد اصلی منجر می شود. این جریان اپورتونیستی خطر بروز رشد خصائص ارتجاعی را در درون نیروهای مترقی مسلمان پیش می آورد. در مورد ادامه دهندگان راه مجاهدین گرایشات راست از تجدید نظر در دیدگاههای بنیادی سازمان آغاز می شود.
۱۲. سلطه جریان اپورتونیستی چپ نما بر سازمان با اعمال شیوه های ضدانقلابی و استفاده فرصت طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است:
- الف: تکمیل نشدن کار ایدئولوژی سازمان و پیاده نکردن تعلیمات ایدئولوژیک در سطح وسیعی از کادرها بطور مکفی به علت رشد کمی نامتناسب با کیفیت.
- ب: ضربه شهریور و از دست دادن کادرهای ذیصلاح و در نتیجه عمل زدگی و دنبال نکردن کار ایدئولوژی.
- ج: ترك تعلیمات ایدئولوژیک سازمان.
۱۳. ایدئولوژی ما اسلام مبتنی بر جهان بینی توحیدی که جامعه را با شیوه های انقلابی بسمت محو کامل استثمار و استقرار نظام توحیدی (قسط) هدایت می کند و لذا در هر شرایط تاریخی اساساً متکی به محروم ترین و بالنده ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می باشد. بنابراین مجاهد خلق در پرتو ایدئولوژی اسلامی خدا با ویژگی های ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد استثمار می که در شرایط حاضر مشی مسلحانه را ایجاب می کند مشخص می شود. وظیفه ما در شرایط کنونی حفظ و حراست میراث مجاهدین و تلاش در جهت احیاء و بازسازی آن می باشد.

"پایان اطلاعیه"

درست برعکس قران و گفتار پیامبر و ائمه علیهم السلام که محال است سخن هر چه کوتاه باشد ذکر از خدا نشود. در این اطلاعیه هیچ تکیه بر خدا نشده است و کلاً در استفاده از فرهنگ غیر اسلامی دست کمی از مارکسیستها ندارد این روحیه در کلیه نوشته ها و اطلاعیه ها و سخنرانیهای این سازمان وجود دارد و نکته کوچکی نیست. بنظر ما چون در ایدئولوژی مجاهدین خدا جایی ندارد لذا در اعمال و گفتارشان انعکاس ندارد، این دو کاملاً بهم مربوط است. مرجعیت متعهد شیعه را بنگرید تا ببینید چگونه خدا تمام وجودشان را می پوشاند و چگونه خدا در اعمال و گفتارشان انعکاس دارد. آنچه در بند یک اطلاعیه آمده است ادعائی بی محتوا است. ما در بررسی خود به این نتیجه رسیدیم که ایدئولوژی سازمان

بطور خاص اسلامي نبوده بنيادهای فکري بنيانگذاران مجاهدین متأثر از مارکسیسم بوده است، و ادامه دهندگان راه آنان نیز چنین اند. این سازمان از مبارزه مکتبی نیز برداشت صحیحی نداشته يك سري مبارزات سياسي را بعنوان مبارزه مکتبی قلمداد می کنند. این دو موضوع در همین فصل مورد بررسی کامل قرار خواهد گرفت. بند دو که تغییر ایدئولوژی سازمان را يك جریان اپورتونیستی معرفی می کند هرگز نمی تواند قانع کننده باشد زیرا يك جریان اپورتونیستی می تواند به تغییر استراتژی یا تصاحب قدرت رهبري و یا سایر تغییرات که بستگی به موقعیت فرصت طلبان دارد منجر شود. بنظر ما تغییر ایدئولوژی تنها می تواند از ضعف بنيادهای مبانی عقیدتی سرچشمه گیرد. کتابهای شناخت، تکامل، "راه انبیاء راه بشر" که سه کتاب عمده ایدئولوژی سازمان است و بنیاد فکري و عقیدتی سازمان را تشکیل می دهد مملو از ضعف های بنیادین است.

بند هفت اطلاعیه را نگاه کنید تا ببینید چگونه اظهار عجز از آن می بارد درست در شرایطی که باید اعلام کنند که ما وقتی بین این گروه منحرف و مارکسیست ها تفاوت قائلیم که این جریان انحرافی را محکوم نمایند کاملاً بطور معکوس عنوان کرده اند. تفاوت قائل نشدن را به تأیید نکردن این جریان انحرافی موکول می نمایند. آن زمان تنها زمانی بود که مجاهدین می توانستند تمام گروههای مارکسیستی را به آزمایش بگذارند و صداقت آنها را امتحان کنند. این موضوع البته مشروط بود که آنها آنقدرها قوی باشند که چنانچه مارکسیست ها این عمل انحرافی را محکوم نمی کردند مجاهدین برای همیشه از آنها قطع رابطه و مبارزه مکتبی مستقیم علیه جناح مارکسیست را شروع کنند. بنظر ما نبودن همین موضع قدرت بود که بند ۷ اطلاعیه را بطور معکوس درآورده است.

بند ۸ هیچگونه موردی نداشت بدیهی است که هر فرد مبارز آگاه بتاریخ کلیه علل را مطالعه می کند و شك نیست که فطرتاً آدمی به هر انسان صدیق که صادقانه در راه آرمانهای بزرگ بشري مبارزه کند احترام می گذارد بنابراین تکرار مکرر اینکه ما به تمام نیروهای مبارز احترام می گذاریم و از دست آوردهای علمی و تجارب انقلابی آنان استفاده می کنیم ناشی از يك حقارت است که از ضعف عقیدتی سرچشمه می گیرد و بیشتر به يك نوع رشوه سياسي به نیروهای دیگر شباهت دارد نه به يك ادای احترام متقابل.

نقد بر اصطلاح راست ارتجاعي که در بند شماره ۱۰ آمده در قسمت نقد بر رفتار سازمان توضیح داده شده است. این بند به خوبی نشان می دهد که اصطلاح راست ارتجاعي هر فرد مخالف با مجاهدین را در بر می گیرد. این طرز فکر ناشی از انحصارات ذهنی آنها می باشد. بعلاوه جمله آخر این بند امکان هر گونه تجدید نظر در دیدگاههای بنیادی سازمان را از افراد خود می گیرد و پیشاپیش برچسب ارتجاعي را به تجدید نظر کنندگان میزند. در این مقاله سعی ما بر این است که نشان دهیم اشکالات اساسی از دیدگاههای بنیادی سازمان بوده و فقط تغییر و تصحیح بنيادهای فکري و تطبیق آن با اصول صد درصد اسلامي است که می تواند سازمان را از خطر انحراف مصون نگاه دارد و الا همیشه خطر انحرافهای دیگر سازمان را تهدید می کند.

و اما شیوه کارما در این مرحله از نقد و تحلیل در دو قسمت انجام می شود. قسمت اول نوشته ای است که نقائص و ناخالصی های ایدئولوژی سازمان را بیان می کند که با شماره گذاری در هر کجا که لازم به ارائه مدرک باشد به قسمت دوم ارجاع داده می شود.

در قسمت دوم که قسمت یادداشتها است، در حقیقت مدارک لازم مورد تأیید سازمان مجاهدین ارائه شده است. نحوه ارائه بدین صورت است که با ذکر شماره صفحه کتاب، جملات کتاب عیناً آورده شده و بلافاصله نقدي تحت عنوان "توضیح ها" آورده شده است. بعلاوه قسمت یادداشتها نیز مستقلاً قابل مطالعه است.

از آنجا که در بررسی های خود به این نتیجه رسیده ایم که اشکال وارد بر سازمان، يك دست و خالص نبودن ایدئولوژی آن است، نه کاملاً غیر اسلامي بودن آن، لذا گاه در صفحه ای از کتاب مطلبی بیان شده که اسلامي نیست ولي

همین مطلب در دو صفحه بعد با دیدگاه‌های اسلامی بزرگ شده. ما تنها به نقد قسمت اول پرداخته و قسمت دوم را رها کرده ایم. چه از نظر مادی‌نگاه‌های مجاهدین، توحیدی خالص نیست و اگر سازمان از وجود این ناخالصیها پاك نشود بزرگترین ضربه‌ها را بر خود وارد خواهد آورد و از انحرافات مکرر مصون نخواهد ماند.

ما هر نوشته و مصاحبه و کتابی بنام سازمان مجاهدین خلق ایران را مطالعه کرده ایم، ولی آنچه در سال ۵۴ در درون سازمان اتفاق افتاد و سبب شد کتبی بنام سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شود که مورد تأیید مجاهدین نیست. با تماسهایی که بطور غیر مستقیم با مجاهدین آزاد شده داشتیم دریافتیم که کتب شناخت، تکامل، راه انبیاء، راه حسین و مدافعات مورد تأیید آنها می باشد لذا تنها کتب مذکور را در این نقد مورد استفاده قرار گرفته اند.

بنیادی که سازمان مجاهدین خلق بر آن تکیه کرده و کلیه تجزیه و تحلیل‌هایش را با توجه به آن اصول استخراج و کلیه گفتار و حرکاتش را با آن منطق هم آهنگ کرده است قوانین علمی دیالکتیک است. دیالکتیک با مشخصات بارز آن (اصل تغییر و حرکت، اصل تأثیر متقابل، اصل تضاد، اصل گذار از تغییرات کمی به تغییرات کیفی) بصورت قوانین علمی عنوان شده و هر گونه حرکت و تغییری با آن اصول تبیین می گردد.

نظر به اینکه علم به عنوان يك معرفت بشري حقیقت دارد بنابراین هر تئوری و پدیده‌ای که با تکیه بر قوانین دیالکتیک تبیین گردد به زعم مجاهدین از چنان حقیقتی برخوردار خواهد شد که علم در نزدش دارد. طبعاً تقدس خواهد یافت و به همین نحو هر پدیده دیگری که قادر به اتخاذ و داشتن چنین برچسب علمی نباشد بعنوان يك چیز کهنه بدور افکنده خواهد شد. این است که می بینیم سراسر کتب و نوشته‌های مجاهدین پر است از برچسب‌های علمی که بر هر تئوری مورد پذیرش خود می زنند و تمام شناخت‌ها، تفسیرها و تحلیل‌های خود را علمی جلوه می دهند و بزرگترین افتخارشان بازسازی علمی قرآن است، بعبارت دیگر با بینش علمی به تفسیر قرآن بر می خیزند. (۱ و ۳ و ۴)^۱ و بر همین قیاس است که مارکسیسم را که بر بنیاد دیالکتیک استوار است بدیده علمی می نگرند و به آن بهای علم می دهند و از سفارش‌های بنیان گذاران مجاهدین است که به تمام افراد پذیرفته در سازمان تکلیف می کنند که مارکسیسم بیاموزند (۷) تا به بینش علمی مجهز شوند و بر همین گونه است که انقلابات عصر حاضر را (انقلابات سوسیالیستی) انقلاب‌های علمی نام می برند. و در این راه به علم چنان بهایی می دهند که حتی فهم قرآن را برای هر کس مشروط به مطالعه انقلاب‌های علمی عصر حاضر می دانند. (۲ و ۳) و حتی اصالت پیام وحی را متکی به اصالت مفاهیم انقلابی ماکول می کنند (۵) و راه بشر را راه علمی معنی می کنند. (۶) و همین گونه بینش به اصطلاح علمی بوده که دست ایدئولوژی سازمان را کوتاه کرده بطوریکه سازمان برای تعیین مشی و استراتژی مبارزه دست تکدی بسوی دیگران دراز کرده است و از انقلابات علمی عصر حاضر مدد جسته است (۷) و از نتایج تکیه بر بنیاد قوانین به اصطلاح علمی دیالکتیک است که از سه وحدت مطروحه توسط محمد حنیف نژاد (وحدت ایدئولوژی - وحدت استراتژی - وحدت سازمانی) که بعنوان شرط همکاری با هر گروه گذاشته شده بود همکاری با سازمان‌های مارکسیستی مجاز می شود (زیرا همانطور که گفتیم مارکسیسم را بعنوان يك علم پذیرفته بودند) و همکاری با چریک‌های فدائی خلق شروع می شود و با این گونه برداشتهای علمی گونه است که وحدت ایدئولوژی عملاً کنار می رود (۸ و ۹) و تنها وحدت استراتژیک و وحدت سازمانی در عمل شرط همکاری و پذیرش افراد قرار می گیرد.

پذیرش مارکسیسم بعنوان علم و بهای علمی بدان دادن منتهی به وارد شدن اصطلاحات مارکسیستی در فرهنگ مبارزه مجاهدین می شود (۱۰ و ۱۱) که این اصطلاحات هیچ جایی در فرهنگ اسلامی ندارد و از تبعات پذیرش مارکسیسم بعنوان علم است که دورانهای جامعه شناسی مارکسیستی مورد قبول مجاهدین واقع شده و تاریخ را بر مبنای تقسیم بندی

^۱ شماره های داخل پرانتز اشاره به شماره یادداشت‌هاست که باید به قسمت ضمیمه مراجعه شود.

دورانهای مارکسیستی مطالعه و تجزیه و تحلیل می کنند و عصر حسین بن علی را عصر بردگی معرفی کرده با این عینک بدان می نگرند. (۱۲) از تکیه بر روش علمی است که قرآن را بر بنیاد قوانین دیالکتیک تفسیر می کنند (۴۱) و نتیجه گیری می کنند که در روش قرآن تماس با دنیای واقعی خارجی، مبنای هرگونه شناسایی حقیقی است (۱۳) و بطور کلی شناسایی بشر را در این نوع محدود می کنند.^۱

و نیز از عوارض علم زدگی که منجر به مارکسیسم زدگی شد اینکه جهت حرکت سازمان مجاهدین را به راهی کشید که تئوریهای روبنا و زیربنا را بپذیرند. (۲۰) و به همان صورت با مسائل برخورد کرده، تجزیه و تحلیل‌های بیمارگونه اقتصادی از مسائل جاری مملکت و دنیا عرضه نمایند، بحث‌های زیربنایی و روبنایی اذهان مجاهدین را تا آنجا تسخیر می کند که اصل تقوای اسلامی را منحصر در تشکیل جامعه بی طبقه توحیدی می داند. (۱۵)^۲

قوانین دیالکتیک بشکلی که در کتاب شناخت طرح شده است صرفنظر از درست یا غلط بودن آن هرگز یک قانون علمی نیست بلکه جزو قوانین عام فلسفی بشمار می رود. نظر به اینکه این قانون در هر گونه سوء استفاده از آن دست‌ها باز است و به همین خاطر است که می بینیم مجاهدین هر کجا به بن بست برخورد کرده و از تبیین پدیده‌ها برطبق قوانین دیالکتیک عاجز می شوند دست به ابتکار عمل زده، خلق الساعه لغت وضع می کنند (۱۶ و ۱۷) و علی‌الظاهر قوانین دیالکتیک را در پدیده ساری و جاری می سازند.

بینش علمی سازمان و تکیه مجاهدین بر علمی بودن کارشان است که آنها را مجبور کرده برای اثبات وجود تکامل در مکتب و عقیده اسلامی به تمام مباحثی که در فرضیه‌های تکامل مطرح شده متوسل شوند و کلید آن فرضیه‌ها را از شکل ابتدایی ماده تا بوجود آمدن کهکشانها و حیوانات و انسان قبول نمایند و با یک اشتباه کاری و انتخاب کلمات نامتناسب مسئله را بر خود و خواننده مشتبه سازند که از آن جمله است انتخاب کلمه تکامل بجای تحول، (۱۸ و ۱۹) از آنجا که کلمه تکامل در ذهن ما یک نظام ارتشی را بیاد می آورد و از طرفی می دانیم که یک نظام ارزشی تنها از انسان شروع شده و هر کجا که پای انسان بمیان باشد تکامل معنی خواهد داشت لذا انتخاب کلمه تکامل در این سیر عظیم تحول جهان تنها از بینش ماتریالیستی سرچشمه می گیرد که وجه غالب زمان ما را تشکیل می دهد، برای تأکید بر این موضوع مطلبی را اضافه کنم و آن تأثیر وجوه غالب زمان است در بینش و روش ما.

چه بسا که فرد یا افرادی پس از تحقیقات به نتیجه‌ای برسند که جو حاکم بر اذهان غیر از آن باشد، این چنین فرد یا افرادی باید بدانند مادام که با جو حاکم بر جامعه مبارزه بی امان نکنند هرگز قادر نخواهند بود که به عقاید خود جامه عمل ببوشانند و بی شک چنین افرادی در وجه غالب بر جامعه مستحیل می شوند اینست که از قدیم گفته شده که باید بت شکست کسی حق ندارد بدین امید که من آگاهم و از آن استفاده نمی کنم و مورد پرستش قرار نمی دهد بت نگهدارد. باید بت را شکست ، بت چیزی نیست جز همین وجوه غالب بر اذهان و حاکم بر جوامع، وجوهی که تمام وجود را در بر گرفته بهر طرف روی شود در حوزه آن قرار می گیرد.

مبارزه مکتبی که سازمان مجاهدین از آن دم می زند اگر به معنای مبارزه با وجوه غالب زمان گرفته شود متأسفانه این سازمان نه تنها کوچکترین قدمی در این راه برنداشته بلکه خود در ساختن و پرداختن بت‌های زمان سعی بلیغ نموده است. آنچه که سازمان انجام داده کوششی بوده که در جهت تحکیم بت‌های زمان بکار گرفته شده است. مگر نه اینکه سیانتیسم و ماتریالیسم وجوه غالب زمان ما را تشکیل می دهند و همه انسانها صبح و شام بر این درگه سجد می گزارند. و مگر نه اینست که دو سیستم حاکم بر انسانها دو سیستم اقتصادی هستند و گویی غیر از سیستم اقتصادی سیستم دیگری وجود ندارد. می پرسیم سازمان مجاهدین خلق ایران چه مبارزه‌ای علیه سیانتیسم و ماتریالیسم و بینشهای اقتصادی آغاز

^۱ به آخرین پاراگراف این فصل و پاورقی مربوطه اش برای معرفی انواع شناسایی‌های بشری مراجعه کنید.
^۲ به اوراق ضمیمه درباره دیالکتیک رجوع شود.

کرده است. سازمانی که خود علم زده است و بزرگترین توصیه به افرادش مطالعه انقلابات علمی عصر حاضر است و از تمام وجوه مبارزه تنها به مبارزه اقتصادی علیه سرمایه داری اکتفا میکند چگونه ادعای مبارزه مکتبی دارد. سیانتیست بودن بت پرستی قرن بیستم نیست؟

بنظر ما سازمانی که به تأثیرپذیری از دو سیستم اقتصادی حاکم بر انسان ها اقتصاد را زیربنا و همه اعمال و رفتار جوامع را برپایه اقتصادی تحلیل می کند نه تنها با بت های زمان مبارزه نکرده که در جهت تحکیم و استقرار اندیشه حاکم بر انسانها گام برداشته است. خوشبختانه زمینه جهانی مبارزه علیه این بت ها کم کم آماده می شود گرایش به يك روح اصیل در سطح جهان پیام آور این آمادگی است. هجوم انسانها به فلسفه و کنجکاوای افراد برای یافتن يك جهان بینی حکایت از چنین حرکتی در انسانها دارد. تا مبارزه مکتبی مستقیم و رویارویی بر علیه سه بت سیانتیسم، ماتریالیسم و اقتصاد بعنوان زیربنای جوامع شروع نشود و در حاکم نمودن خدا در جامعه و مطرح ساختن نظام تقوی در معنای حقیقی و قرانی آن بعنوان يك نظام ارزشی جامعه سعی نشود، دم از مبارزه مکتبی زدن به لجن کشیدن کلمات است.

واقعیت اینست که مجاهدین با مبارزه مکتبی بیگانه بوده و هرگز مبارزه مکتبی نکرده اند. مبارزه سازمان با تکیه بر بنیاد های عاری از اصالت اسلامی شروع شده در حالیکه بنیانگزاران سازمان سخت علم زده بودند در مطالعه تاریخ تنها يك شاخه از معرفت بشری یعنی معرفت علمی را بکار گرفتند و معرفت بشری را به معرفت علمی منحصر نمودند و ناخودآگاه از جو انقلابی غالب زمان یعنی انقلابات سوسیالیستی جهان متأثر گردیدند و مفهوم رهایی و آزادی انسان را از مکاتب گرفتند (۱۴) و با تمام قوا بخاطر مفاهیمی که هرگز با مفاهیم اسلامی یکی نبوده و گاه متناقض یکدیگرند مبارزه را شروع کرده اند. فقر عقیدتی که در بیان هدف از مبارزه در لایبای جملاتشان وجود دارد (۸ و ۲۱ و ۲۲) خود بیانگر این واقعیت است که جهت فکری مجاهدین نیز همچون مارکسیسم بسان يك معلول رفتار کرده است و هرگز قادر به ادامه و ارائه يك عمل صحیح نبوده و نخواهد بود و طبیعی است که در این مبارزه در جهت تحکیم آنچه بدان قیام کرده اند پیش روند ولی همه حرف همین جاست. بنیادهایی که مجاهدین به روی آن کاخ آرمان خود را بنا کرده اند و در آن مسکن گزیده اند از نظر اسلامی سست همچون خانه عنکبوت است و دیدیم که قابل اتکا نبود و بسیار طبیعی است که سر از مارکسیسم درآورد و حربه ای شود بر علیه سازمان^۱ و راه اندازی آن کارشان به بزرگترین خیانت به جنبش مسلحانه ملت مسلمان ایران بکشد.

یادآوری کنیم که معرفت بشری از سه راه ممکن می گردد و با به کارگرفتن هر سه نوع معرفت است که کار شناسایی انسان کامل می گردد که عبارتند از :

۱. معرفت علمی که تمام علوم را شامل می شود.
۲. معرفت فلسفی که قوانین عام را بیان کرده پستوانه معرفت علمی است.
۳. معرفتی که انسان امروز با آن بیگانه و نظامات حاکم سعی در نفی آن دارند و آن معرفتی است که در قران به قلب نسبت داده می شود، نوع سوم معرفت است که به حقیقت انسان تعلق داشته راه تکامل روحی او را هموار می سازد.^۲

^۱ البته این مطلب به این معنا نیست که از نقش خائنانه مرتدینی که با کودتا اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک کردند چشم پوشی شود. مادر عین اینکه کودتای خائنانه این عناصر را به شدیدترین وجهی محکوم نموده و ناشی از روحیه ماتریالیستی و اصل "هدف وسیله را توجیه می کند" می شماریم ولی در همانحال علت موفقیت این کودتا و اساساً امکان بروز و ظهور چنین وقایعی را در متن ایدئولوژی دوگانه سازمان می دانیم.
^۲ برای توضیح بیشتر با جهانشناسی علمی و جهان بینی فلسفی به کتاب "جهان بینی توحیدی" از مجموعه مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی اثر استاد مطهری و نیز برای آگاهی از معرفت قلبی و روحی (نوع سوم) به کتاب "وحي و نبوت" از همین مجموعه رجوع کنید.

ضمیمه

در این ضمیمه یادداشت‌هایی به ردیف از کتب:

"تکامل" شماره ۲۵۴ - ۱۳۵۷/۲/۲

"راه انبیاء راه بشر" شماره ثبت ۲۳۸۴ - ۲۵۳۶/۱۱/۱۱

"مدافعات" تنظیم و تکثیر شده از طرف سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی، همراه توضیحاتی مختصر از ما آمده است.

شماره ردیف مربوط به شماره ارجاع متن نقد مبانی عقیدتی می باشد، توصیه می کنیم این ضمیمه مستقل از "نقد مبانی عقیدتی" نیز مورد مطالعه قرار گیرد.

"اگر نبود دفع کردن (نفي) خدا بعضي مردم را بواسطه ديگر (طبقه را با طبقه ديگر) تباه مي شد زمين (فساد طبقه حاکم انسان را منقر مي کرد) ولي خدا بر جهانيان کرامت دارد ، از اين آيه منشاء تکامل اجتماعي و آنهم از درون بخوبي پيدا ميشود."

توضیح ما: بروشنی پیداست معتقدین به قوانین دیالکتیک چگونه دفع کردن را نفي کردن معنی کرده اند که همان اصل نفي در نفي قوانین دیالکتیک را بطور مستقیم در ترجمه قران وارد نمایند و بینش اقتصادگرایانه طبقاتی است که کلمه بعضي را (که می تواند شامل هر گروهی نسبت به گروه دیگر شود) طبقه معنی کرده و عجیب تر نتیجه آن است که منشاء تکامل اجتماعي را تکامل از درون مطرح ساخته، می خواهند قانون "تضاد دروني موجد حرکت است" را بر قران تحميل کنند. و حال به فرض آنکه همه توجیهاات بالا را بپذیریم، آیه صریحاً دلالت دارد بر اینکه تضاد دروني نیست چون می گوید بعضي از این انسانها (شر و فساد) بعضي دیگر را دفع می کنند و نگفته که بعضي از این انسانها در خودشان یکدیگر را نفي می کنند. این آقایان کلمه "ناس" را که به معنی "انسان" است ملاک وحدت گرفته و خواسته اند به این وسیله تضاد را دروني کنند از ایشان می پرسیم حالا اگر تضاد بخواد بیروني باشد اساساً امکان دارد. وقتی که شما عامترین کلمه ای را که بر میلیاردها انسان صدق می کند ملاک وحدت حقیقی بگیرید در این صورت چیزی از شعاع این دایره عظیم خارج نمی ماند که بتواند بیروني باشد. مثل اینست که ما بگوئیم تضاد در جهان دروني است یعنی در درون هر شیء خودش با خودش تضاد دارد بگویند به چه دلیل بگوئیم ، موجودات برخی با برخی تضاد دارند یعنی خود موجود (برخی) با خود موجود (برخی دیگر)!. اگر تضاد دروني یعنی این ، لطفاً تضاد بیروني را معنی بفرمائید.

بدون آگاهی از فرهنگ انقلابی عصر حاضر اعجاز قران بخصوص آیات فوق را بدرستی نمی توان درك کرد. توضیح ما: بزعم مجاهدین فهم قران بدون فرهنگ انقلابی عصر حاضر ممکن نیست لذا بی جهت نیست که آنها تمام آیات قران را با بینش خاص و پیش ساخته خود تفسیر کنند و در حقیقت نتایجی را که از مطالعه فرهنگ انقلابی عصر حاضر گرفته اند بر آیات قران تحميل و از آن تأییدیه میگیرند. آیا این نحوه کار تفسیر به رأی نیست؟

شگفت تر و اعجاب آورتر از همه اینکه قران وقتیکه صحبت از پیروزی حتمی و شکست قطعی باطل بمیان می آورد ملاک و معیار عینی بدست بشر می دهد. همان ملاکی که مکاتب انقلابی علمی به آن استناد می جویند یعنی ملاک تاریخ. قران در دعوت به تحلیل علمی حواد تاریخی و نتیجه گیری از آنها براسستی غوغا می کند. کسانیکه تاریخ را جز انبانی از حوادث نمی بینند از نظر قران قدرت تفکر و تعقل و بینش عمیق ندارند. مشکل است که امروز بدون اطلاع از مکاتب انقلابی عصر حاضر اینگونه آیات به درستی تفسیر شوند.

توضیح ما: آیا مقایسه اسلام با مکاتب انقلابی علمی و نتیجه گیری اینکه اسلام نیز چو آنان پیش بینی کرده، سرپوش بر عقده حقارت نیست؟ آیا براسستی تحلیل علمی حوادث تاریخی و نتیجه گیری از آنها در قران غوغا می کند؟ در عصری که عجز علم در رهبری انسان ثابت شده هنوز هم اینگونه مسائل و نتیجه گیریهای کم مایه علمی از قران، عطش ما را در گرفتن هدایت از قران سیراب می کند؟ بعلاوه منظور کدام مکتب انقلابی علمی است، جز ماتریالیسم تاریخی که در مارکسیسم عنوان می شود نمی تواند مورد نظر باشد.

خوب باز هم می بینیم که این آقایان از علمی بودن (آگاهانه یا ناآگاهانه) تصویر غلطی بدست می دهند. ماتریالیسم تاریخی یعنی قانونمندی تاریخی بر مبنای اصالت ماده و اصالت اقتصاد. اگر کسی مختصر آگاهی با علم داشته باشد در می یابد که اصولاً قانونمندی تاریخ امری است که در قاموس علم نمی گنجد، اینکه برای تاریخ بتوان اصولاً یک موجودیت کلی فرض کرد که مانند یک کل غیر قابل تجزیه قانون پذیر باشد خود یک امر فلسفی و نه علمی است. اینکه حالا این کل مفروض به نام تاریخ بر مبنای تاریخ یک یا چند عامل خاص قابل توجیه باشد باز هم خود امری فلسفی و نه علمی است یعنی این امور اساساً بگونه ای هستند که درست و یا غلط آنها با ضوابط علوم تجربی قابل بررسی نیستند یعنی مثلاً شما وقتی می گوئید فلان عامل باعث و سبب کلیه حوادث تاریخی است این حکم بطریق تجربی قابل بررسی نیست. چون حداکثر که شما تحقیق و مطالعه کنید اینست که نشان دهید در کنار همه حوادث تاریخی این عامل بوده^۱ ولی آیا شما می توانید عوامل دیگر را در صحنه اجتماع نفی نمائید تا ببینید که چه خواهد شد؟ یا آیا خواهید توانست عامل مورد نظر را در یک جامعه و در چند حادثه تاریخی یک یا چند بار نفی و حذف نمائید تا اثر فقدان آنرا ملاحظه کنید؟ پاسخ تمام این سئوالات منفی است و از همین رو است که نزد اهل نظر خارج بودن این مباحث از مقولات علمی امری همچون بدیهی است. و حال، طرفداران مکاتب علمی را ببینید که چه کاسه داغتر از آتش شده و بدون کوچکترین تعمق و بررسی در این مطالب سنگ علمی بودن این مکاتب را به سینه می زنند.

و از اینها گذشته به فرض که تمام مطالب بالا هم مورد قبول باشد حالا خواه شیوه علمی یا فلسفی، ولی نمی پرسید که آخر چه دوره های تاریخی که مکاتب انقلابی علمی! مدعی اند همه اش بر مبنای اصالت اقتصاد قابل توجیه است یعنی شما باید تمامی تحولات و انگیزه ها و عوامل دخیل در حوادث تاریخی را نسبت به زمینه های اقتصادی روبنا دانسته و تغییرات روبنایی را موکول به تغییر در زیربنا کنید.

^۱ بگذریم از اینکه همین حد یعنی نشان دادن عامل اقتصادی در پس هر انقلاب حکمی است که نه در زمان حال به ثبوت رسیده و نه در گذشته، تاریخ گذشته و حال بشر پر است از انقلاباتی که در آنها انگیزه های غیر اقتصادی اگر تنها عامل نبوده، مهمترین عوامل بوده اند. اینگونه تحلیل ها را فقط در کتابهای "از پیش فرموده"ی مارکسیستی می توان نشان داد.

خوب شما نمی بینید که لااقل از این جهت قرآن سراسر عبارتست از نفی این طرز تفکر، همه قرآن عبارتست از اصالت دادن به انسان و به اینکه این جهت گیری فکری، دینی و الهی انسانهاست که در نهایت امر قاطعترین نقش را در زندگی او بازی می کند. البته قرآن نقش عوامل دیگر را نفی نمی کند یعنی به تاریخ بصورت تک عاملی نمی نگردد ولی در میان عوامل، عامل اصل و رل اصلی را همیشه به انسان می سپارد و انسان را به گونه ای توصیف می کند که علیرغم تمام تغییرات محیطی و منشاء های اقتصادی و سیاسی و غیره قادر است خود را از جبر محیط و جامعه نجات دهد. (الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها)

خوب آیا نهایت بی اعتنایی به قرآن و دور بودن از معیار های اسلامی نیست که فهم یک چنین قرآنی را موکول به فهم و تعلق خاطر آن به چنان مکاتب علمی ئی! بنماییم؟

وبالآخره آیا قرآن براستی پس از اطلاع از مکاتب انقلابی عصر حاضر قابل فهم خواهد بود؟ یعنی به طور مستقل قدرت هدایت ندارد؟ پس چه بهتر که این چنین نویسندگان هر چه زودتر قرآن را ببوسند و کنار بگذارند و مکاتب انقلابی علمی عصر حاضر را سرمشق خود قرار دهند که باین طرز تفکر ره به جایی نخواهند برد.

یادداشت چهار

کتاب مدافعات صفحه ۲۶

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم (قرآن سوره رعد آیه ۱۱): حرکت و تغییری در جامعه ممکن نیست مگر اینکه این حرکت از درون خود انسانها منشاء بگیرد.

توضیح ما: در ترجمه آیه قرآن کلمه خدا که باید به عنوان علت جلوه کند حذف شده در حالیکه تمام هم قرآن بر این است که نظام خدایی را جانشین نظامات دیگر کند. و اشاره به اینکه تغییر و حرکت از "درون" خود انسانها نشئه می گیرد، آلودن تفسیر قرآن به قوانین دیالکتیک می باشد.

یادداشت پنج

کتاب راه حسین، صفحه ۲۰۴

براستی همچنانکه مفاهیم انقلابی امروز، که حاصل مجاهدات خون آلود بشری در تفسیر سمت حرکت جهان می باشد صاحب اصالت است پیام وحی نیز که رساننده قرآن است حقیقت دارد و در پرتو همین حقیقت است که عمده ترین راز تکامل وجود مادی که پیچیده ترین مشکل فلسفی است گشوده می شود.

توضیح ما: براستی نویسنده با که سخن می گوید، با رهبران انقلابی که دست اندرکار تغییر جهان کنونی هستند یا با همین اشخاص که در کل بنام مردم از آنان یاد می شود؟ کدام مفاهیم انقلابی امروز اصالت دارد که بااستناد آن بتوان به پیام وحی اصالت داد؟ بهر حال ما در این بینش رد پای جامعه شناسان و رشکسته ای را می بینیم که مذهب را در شکل یک

پدیده جامعه شناسی مورد مطالعه قرار داده و قوانین آنرا کشف می کنند که پایداری آن قوانین چند صباحی بیش نیست در حالیکه برطبق بیان قرآن مذهب ووحی در عمق فطرت خانه دارد و با نشئه حیات انسانی ملازم می باشد.

یادداشت شش

کتاب راه انبیاء راه بشر، صفحه ۲

بزبان ساده تر راه بشر (راه علمی) در نهایت خود باید براه انبیاء برسد. راه انبیاء راهی است که در آن حقایق مستقیماً از منبع اصلی اخذ گردیده است و راه علم راهی است غیر مستقیم که در طول زمان بشر به آن می رسد و از آنجا که وجود نامتناهی است بشر فقط پس از زمان بینهایت می تواند براه انبیاء کامل نائل آید.

توضیح ما: اشتباهی که در اینجا رخ داده اینست که مجاهدین کلمه علم در آیات قرآن را با علم به معنی رایج آن (Science) یکی گرفته اند. علم به معنی رایج آن از طریق تفحص و تجربه و فعالیت مغز بشر صورت میگیرد در حالیکه علم به معنی قرآنی در همه جای قرآن به قلب نسبت داده شده است. علم امروز که بنیادش بر تجربه بنا نهاده شده، تنها پدیده ها را وصف می کند و هرگز تکلیفی برای بشر به معنی چه باید کرد و چه نباید کرد معنی نمی کند برخلاف انبیاء که کار تکلیف بشر را مشخص می کند و علم در قرآن بدین معنا می باشد. با این توضیح روشن می شود چه بی معناست که راه علم امروز را راه انبیاء معنی کنیم.

یادداشت هفت

کتاب مدافعات صفحه ۵۹

در کیفرخواست آمده که این سازمان کتابهای مانوتسه تنگ و چه گوارا را مطالعه می کردند. میگویم بله: افراد اصلی ما این کتب را مطالعه کردند و لازم هم می دانستند که مطالعه کنند. تجربیاتی که سالها از مبارزه خستگی ناپذیر خلقها در جنگ آزادیبخش بدست آمده در این کتب جمع آوری شده برای ما که می خواهیم دست به یک نبرد مسلحانه انقلابی بزنیم فراگرفتن این تجربیات و به کار بستن آنها در جریان عمل و نیز برای تعیین مشی و استراتژی انقلابی کاملاً ضروری است.

توضیح ما: مطالعه جنگ های آزادیبخش جهان برای بالا رفتن دانش انقلابی و نیز بکار بستن آنها در جریان عمل بی شک برای هر کس بخواهد در این وادی قدم بگذارد واجب و ضروری است ولی در تعیین خط مشی و استراتژی انقلابی نمی تواند مورد استفاده قرار گیرد. تعیین خط مشی مبارزه را باید از متن ایدئولوژی با توجه به شرایط زمان و مکان استخراج کرد. دانش انقلابی هر کس تنها می تواند او را در استخراج صحیح خط مشی از متن ایدئولوژی یاری نماید. ولی برای کسانی که مدعی مبارزه مکتبی و بینش توحیدی هستند استخراج استراتژی مبارزه از الگوی انقلابات مارکسیستی چه توجیهی می تواند داشته باشد جز اصالت نداشتن مکتب و ایدئولوژی اسلامی!

ولی در واقع امر این اتهامات ظاهر مسئله هستند و در باطن و عمق اختلافی بین گروهها، از نظر هدف واحد یعنی براندازی و واژگونی حکومت سلطنتی نیست. گروهها با ایدئولوژیهای مختلفی هدفهای واحدی را دنبال می کنند (مانند چریکهای فدایی خلق و مجاهدین). از این چه می فهمیم؟ جز اینکه ایدئولوژی گروهها دارای پایه مشترکی است که بنظر ما محو کلیه اشکال استثمار است. یعنی همه ایدئولوژیها در این مسئله مشترکند.

توضیح ما: اسلام و کمونیسم نه در هدف مشترک هستند و نه در راه. راهی که به کمونیسم می رسد بنا بر اظهار خودشان از طریق دیکتاتوری پرولتاریا است و در آن تنها نسبت به یک گروه اجتماعی یعنی کارگر حساسیت نشان می دهد در حالیکه اسلام که هدفش تحقق خلیفه الهی انسان است از طرق جامعه ایست که تنها خدا حکومت کند و بس. در این مکتب موردنظر است نه طبقه خاص از جامعه. با کلمات بازی کردن و جملات قشنگ ساختن ممکن است چند صباحی گروهی را بعنوان روشنفکر به جامعه معرفی کند ولی همیشه خلأیی گروه را تهدید می کند که اگر چاره اندیشی نشود و یک محتوای اصلی آن را پر نکند مطلقهای ذهنی انحرافی آن را پر خواهد کرد. با قاطعیت می گوئیم که جمله " ایدئولوژی گروهها دارای پایه مشترکی است" بکلی بی اساس است تنها کسانی که ایدئولوژی نمی دانند و نمی فهمند، ممکن است چنین حرفی بزنند. محو کلیه اشکال استثمار تنها قسمت نفي شعار اسلام است یعنی لا اله الا الله را گفتن است اگر الا الله را نگویی در طول مبارزه لا اله هزاران آلهه دیگر را جانشین کرده ای و خود نفهمیده ای. شعار اسلام لا اله الا الله است نیمه الا الله را ندیدن از چاله درآمدن و در چاه افتادن است. نکته دیگر که حائز اهمیت است اینست که جمله محو کلیه اشکال استثمار که در حقیقت هدف مجاهدین از مبارزه را بیان می کند بیان بسیار ضعیفی است که هدف مبارزه در اسلام را نمی رساند. اینگونه هدف حد نهایی مبارزه در کمونیسم است درحالیکه در اسلام حداقل حقوق هر انسانی است که در جامعه بدون استثمار زندگی کند. که این جامعه بدون استثمار خود زمینه و مقدمه است برای تعالی روح انسان و کمال معنوی او. در اسلام محور تمام اعمال و افعال کمال معنوی و اعتلای اخلاقی است و مطلوبیت عدالت اجتماعی هم از نظر ارتباط لاینفک عدالت اجتماعی بعنوان شرط ضروری و لازم کمال انسانی است. و به این لحاظ است که در مبارزه در راه تحقق جامعه عادلانه هیچگاه نمی توان از اصول معنوی و انسانی تجاوز کرد و به بهانه هدف از هر وسیله ای استفاده کرد و اینجا فاصله ای به عمق از ماده تا معنا میان ایدئولوژی مذهبی با ایدئولوژی مارکسیستی ایجاد می شود.

و نکته اینست که در نظر نداشتن همین محور معنوی در مبارزه است که سازمان مجاهدین را از لحاظ رفتار و کردار در حد یک گروه سیاسی غیر مذهبی تنزل داده است.

زمانی که دشمن خلق هر نوع حرکتی را که موجودیت وی را به خطر می اندازد با وحشیانه ترین روشها سرکوب می کند، و زمانیکه دشمنهای خلق های جهان در کوبیدن و نابود کردن جنبشها با هم یکپارچه اند، وحدت و یکپارچگی انقلابیون و مبارزین راه آزادی از ضروریات رسیدن به پیروزی است بنابراین در جریان نبرد علیه دشمن واحد ایدئولوژی مطرح نیست بلکه هدف کلیه مبارزین همان تحقق بخشیدن به آرمانهای خلق است.

توضیح ما: یکی از خصوصیات مبارزه در این قرن پیدا کردن جهت مکتبی مبارزه است. دستجات و گروهها که تحت شعارهای ملی، قومی، ... مبارزه می کردند یا می کنند هر روز که می گذرد بنیاد سست مبارزه آنها آشکارتر می گردد و بالعکس دستجاتی که در هیئت یک مکتب پا به عرصه مبارزه میگذارند در حال اوج گرفتند.

اصولاً گویا نویسندگان این سطور معنی مبارزه ایدئولوژیک را درک نکرده اند. ظاهراً منظور آنها از مبارزه مکتبی و ایدئولوژیک مبارزه ای است که بوسیله ایدئولوژی حمایت و تأیید می شود یعنی آنچه اصل است و اهمیت دارد مبارزه است و آنچه فرعی است و وسیله، مکتب و همین است سرانحرفات اینگونه مبارزات ایدئولوژیک.

مبارزه ایدئولوژیک، مبارزه ای را گویند که در آن ایدئولوژی اصل است و اصالت دارد و مبارزه از جانب ایدئولوژی بر دوش صاحبان آن گذارده و تحمیل شده است یعنی حد و مرز مبارزه و چگونگی و چرایی و چه وقتی آنرا ایدئولوژی تعیین می کند. در مبارزه ایدئولوژیک تنها اساس وحدت بین نیروهای مبارز وحدت ایدئولوژیک است و تنها معیار تعیین دشمن مشترک و غیر مشترک معیار ایدئولوژیک است. یک مسلمان به همان اندازه که با سرمایه داری بجهت ظلم اجتماعی و فساد اخلاقی و سیاسی آن در تضاد و مبارزه است، مبارزه ای که ناشی از بطن ایدئولوژی اسلامی اوست به همان شدت با کمونیسم بجهت شرک ذاتی آن و سعی در مسخ و نابودی فطرت الهی انسانها و بجهت دیکتاتوری پرولتاریای آن و عدم امکان رشد هر گونه استعداد انسانی و آزادی فطری و طبیعی در تضاد و مبارزه است و درگیری بین سرمایه داری و کمونیسم سبب نمی شود که یکی را دوست پندارد.

البته شدت مبارزه و کیفیت و جهت آن بستگی به شرایط و درونی با دشمن است یعنی وقتی دیکتاتوری در مملکت ما از ناحیه سرمایه داری تحمیل می شود و قدرت سیاسی مزاحم تکامل انسانی سرمایه داری است جهت تند و قاطع مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه با سرمایه داری است ولی این سبب نمی شود که کمونیسم به جهت دشمنی اش با سرمایه داری دوست قلمداد شود زیرا که او می خواهد سرمایه داری را محو کند تا خود به نحو دیگری و چه بسا هم که شدیدتر و در لفاف مترقی و انقلابی دمار از روزگار انسان درآورد و مسلمان مبارزه می کند که نظام عدل الهی را مستقر کند و هر گونه شرک و طاغوت و الحاد را از میان بردارد.

پس هرگونه شایئه وحدت میان مسلمان و مارکسیست دوری از خط مبارزه ایدئولوژیک است چه برسد به اینکه اساس وحدت را مبارزه تشکیل دهد و ایدئولوژی تحت تأثیر و متغیری از آن باشد!؟

یادداشت ده

کتاب راه انبیاء راه بشر، صفحه ۲۴۸

در قران به جاي حکم اصل دوم ترمودینامیک و حکم منطق تاریخ و... حکم خدا، حکم سنن خدا... جانشین می شود چرا که قران منحنی هر چیز را تا ابتدا تعقیب می کند و در وراي علل مشهود به علتی اولی و غائی توجه دارد و از این جهت غالباً در جران امور و پدیده ها و علت اصلی یعنی خدا را یادآور می شود از این طرز بیان نتایج بسیار مهمی ناشی می شود که راجع به آن بحث خواهیم کرد.

توضیح ما: از متن فوق بخوبی پیداست که چگونه مباحث علمی را جواز ورود برای اصطلاحات مارکسیستی در فرهنگ اسلامی قرار داده اند.

یادداشت یازدهم

کتاب مدافعات صفحه ۱۸

(اصلاحات ارضی) گرچه چندسالی دهقانان را مشغول کرد و بظاهر انقلاب اجتماعی اصیل را عقب انداخت ولی جبر تاریخ و زمان در این مورد نیز بزبان رژیم وارد عمل شد.

توضیح ما: جبر تاریخ از آن اصطلاحاتی است که عده ای سعی دارند جبراً وارد محاورات و گفتگوها و تحلیلهای خود کنند. بنظر ما این اصطلاح تنها سلب مسئولیت را به همراه دارد وگرنه آنچه در فرهنگ قران داریم سنت خدا است که تحقق آن از طریق اراده انسانهای مسئول متقی و متعهد امکان پذیر است و برماست که در استفاده از اصطلاحات و جملات شعارگونه، شعاری را بکار بریم که بهترین وجه عقیده ما را بیان کند نه اصطلاحی که راه سوء استفاده و انحرافها را بگشاید. کلمه زمان در جمله فوق هیچ محتوایی در بر ندارد و فقط تأکیدی است بر سلب مسئولیت انسان و کنار زدن انسان به عنوان یک اندیشه خلاق و مبتکر.

یادداشت دوازده

کتاب راه حسین، صفحه ۲۰۳

لیکن کافی است نظری به گذشته های نه چندان دور یعنی عصر تاریکی بردگی و ناآگاهی آدمی که نهضت حسینی نیز مقارن آنست بیفکنیم و انسان برده رنجور را ببینیم که با قامتی خمیده جز یک وسیله ساده تولید ثروت هیچ نیست.

توضیح ما: گویی نویسنده تقسیم دورانهای مختلف بشری را که در مارکسیسم مطرح است کاملاً پذیرفته است و با همان تقسیم بندی و توانی مشخص و لایتغیر آن بدوران زندگی بشر می نگرد که عصر حسین (ع) را عصر برده داری

معرفی می‌کند و طبیعتاً حسین را هم باید قیام‌کننده‌ای علیه عصر بردگی دانست که جهت تبدیل عصر بردگی به عصر دهقانی به قیام برخاسته است. بهر حال اینجور نگرش‌های فرمول‌وار هرگز قادر به تحلیل مسائلی که در عمق اندیشه انسان در قالب یک عقیده شکل می‌گیرد نیست.

یادداشت سیزده

کتاب راه انبیاء راه بشر، صفحه ۴۷

در قسمت بحث مرحله رأی و نظر (مشاهده) آمده: از آیاتیکه تاکنون گذشت چنین برمی‌آید که در روش قرآن تماس با دنیای واقعی خارجی مبنای هرگونه شناسایی حقیقی است. می‌دانیم که از همین تماس است که شناخت علمی بعنوان مشاهده نام می‌برد قرآن نیز با تأکید بسیار بر نگاه کردن و دیدن و نگریستن، انسان را بسوی تماس مذکور سوق می‌دهد. دیدنی که اصل‌ترین جنبه تماس انسان با دنیای خارج است و بخوبی می‌تواند شخص اثباتی مسلک (پرینتیویست) و تجربی را خلع سلاح و مجاب نماید (البته خطای باصره بحث جداگانه‌ای دارد) و از این روست که قرآن در مواردی مخاطبین خود را "ای دارندگان چشم (اولی الابصار)" می‌نامد.

توضیح ما: آیاتی که مجاهدین مورد دقت قرار داده‌اند آیاتی است که تماس با دنیای خارج را مطرح می‌سازد که می‌دانیم قرآن به این نوع تماس یعنی تماس با دنیای واقعی خارجی اهمیت فراوان داده است. ولی این دلیل نیست که در روش قرآن تماس با دنیای واقعی خارجی مبنای هرگونه شناسایی حقیقی است و در مورد اولی الابصار که دارندگان چشم معنی کرده‌اند صاحبان بینائی ترجمه برآزنده قرآن است چه بسا نابینایانی که بسیار بصیر و بینا هستند.

یادداشت چهارده

کتاب مدافعات، صفحه ۳۴

از آغاز سده جدید ۸۰۰ میلیون در چین و ۳۰۰ میلیون در شوروی آزاد شدند. توضیح ما: مفهوم آزادی در اسلام وقتی تحقق می‌پذیرد که انسان از قید بندگی غیر الله آزاد شده تنها خدا را بپرستد. جملات لا تکن عبداً و قد جعلک الله حراً و یا افتخار محمد که خود را بنام بنده خدا (عبدالله) می‌خواند و مانیز او را بدین نام شهادت می‌دهیم خود گویای این واقعیت است. در اینصورت آیا در چین و شوروی واقعه‌ای رخ داده است؟ از طرفی چطور ممکن است یک چهارم جمعیت زمین به کسب آزادی نائل شده باشند در حالیکه ما در بدترین شرایط پلیسی بسر می‌بریم (اشاره به سالهای تألیف نوشته می‌باشد) گوینده شوخی می‌کند یا ساده‌اندیش است؟ کدام آزادی را چینی و روسی دارد که امریکایی و انگلیسی و فرانسوی و ژاپنی ندارد. اصولاً ایندو چه فرقی با هم دارند مگر نه اینست که مارکسیسم معلول سرمایه‌داری غرب و در نتیجه عکس‌العمل آن می‌باشد بنابراین هر دو نظام در جهان فعلی دو روی یک سکه‌اند و هر دو انسان‌کش و آزادی‌بر باد ده.

یادداشت یازده

کتاب راه حسین، صفحه ۷

... با قاطعیت تام در مقابل مالکیت‌های بزرگ و تولید بخاطر سود موضع می‌گیرد چنین می‌نماید که اسلام برای تحقق بنیادهای اعتقادی که در صدر آن ایجاد جامعه‌ای قرار دارد که صرفاً تقوی ضابطه برتری شمرده شود (جامعه بی طبقه) به انتظار آن تغییرات کمی ضرورتاً پس از تجمع آنها جهش مطلوب رخ خواهد داد می‌باشد.

توضیح ما: آنچه که باعث تعجب ماست که نویسنده در حالیکه نظام ارزشی اسلام یعنی تقوی را مطرح می‌سازد ناگهان نظامی که در آن اقتصاد عامل تعیین کننده است ناخودآگاه جلوه کرده و ضابطه تقوی را بی طبقه معنی می‌کند.

ما باور نداریم که معنی تقوی از نظر مجاهدین تنها بی طبقه معنی دهد ولی از این تداعی معانی بی جا و بی ربط هم نباید بسادگی گذشت بنظر ما نفوذ ایدئولوژیهای ضد و نقیض در اندیشه پاک توحیدی است که منجر به چنین تحلیلهای درهم برهمی شده است.

یادداشت شانزده

کتاب تکامل، صفحه ۱۷۹

او (انسان) بیشتر به حال خود و باختیار عمل خویش واگذاشته شده است. با يك جهش بزرگ تضاد بین آزادی از جبر غرایز طبیعی و عدم رهنمودی جبری آنها (بی تکلیفی) از یکطرف و احتیاج شدید برای ادامه حیات از طرف دیگر. این تضاد که ظاهراً بی اهمیت جلوه می‌کند موجد و باعث رشد بسی چیزها شده است.

توضیح ما: از آنجا که اختیار همیشه در مقابل چند راه معنی دارد در اینصورت آزادی از جبر غرایز یعنی آزاد شدن از اجبار بودن در يك راه و قرار گرفتن بر سر يك چند راهی است و در آنصورت برای ادامه حیات مجبور به انتخاب یکی از این چند راه است و این، نه که تضاد بلکه انتخاب کردن است که باختیار صورت می‌گیرد و هر که معرفتش بیشتر، تعداد راههای جلوی او زیادتر و در نتیجه انتخاب و مسئولیتش افزونتر است. بنظر می‌رسد کلمه بی تکلیفی که در پرانتز آمده باعث اشتباه شده است و باید توجه داشت که بی تکلیفی هیچگاه در ادامه حیات دادن و ادامه حیات ندادن نیست بلکه در چگونه ادامه حیات دادن است که این خود یعنی چند طریقۀ ادامه حیات در مقابل اندیشه آدمی وجود دارد که ناگزیر از انتخاب یکی از آنهاست.

یادداشت هفده

کتاب تکامل، صفحه ۸۲

غرض اصلي این بود که عامل اصلي سرقت فوق العاده تکامل در انسان را نشان دهیم و تضاد بین آزادي از بند غرائز (بلاتکلیفی) و احتیاج شدید به ادامه حیات (رهایی از بلاتکلیفی)؛ اینست عامل اصلي سرعت فوق العاده تکامل در انسان.

توضیح ما: مجاهدین که از پشت عینک قوانین دیالکتیک همیشه بمسائل می نگرند سعی کرده اند هر طور شده عقیده خود را تحمیل و بالاخره نتیجه بگیرند که عامل اصلي سرعت فوق العاده تکامل در انسان تضاد بین بلاتکلیفی و رهایی از بلاتکلیفی است و لی سیاق جملات بخوبی نشان می دهد که این تلاش بیهوده است و طرح دو کلمه بظاهر متضاد بلاتکلیفی و رهایی از بلاتکلیفی هم نمی تواند مبین یک واقعیت خارجي باشد و همانطور که در یادداشت شماره هفده متذکر شدیم مسئله هیچگاه در ادامه دادن و ادامه ندادن نیست بلکه در چگونه ادامه دادن است.

یادداشت هجده

کتاب تکامل، صفحه ۱۲۷

در حرکت تکاملی ماده در کره زمین به پدیده نوظهور دیگری برخورد می کنیم. توضیح ما: کلمه تکامل یک نظام ارزشی را خاطر نشان می سازد و نمی تواند در جریان تحول ماده از شکل اولیه به اشکال دیگر مورد استفاده قرار گیرد زیرا باعث اشتباهات بسیار بزرگی خواهد شد لذا برای احتراز از هرگونه اشتباه باید از کلمات تحول، تغییر، پیچیده تر شده و نظائر آن استفاده کرد.

یادداشت نوزده

کتاب راه انبیاء راه بشر، صفحه ۱۲۶

اما مطالعه منحنی سیر تکامل بشری نشان می دهد که هدف انسان جز تکامل چیز دیگری نمی تواند باشد علم این منحنی را از چندین میلیارد سال پیش (تقریباً ۵ الی ۱۱ میلیارد سال قبل) شروع کرده و تاکنون آنرا رسم می کند. توضیح ما: قانون علمی تنها برای پدیده هایی مطرح می شود که مکرراً بتواند به تجربه درآید بدیهی است پدیده هایی که یکبار در جهان اتفاق می افتد، قابل تجربه کردن نیست و هرگز قانون علمی در مورد آنها صدق نمی کند. سیر تکامل بشر و همچنین تاریخ بشر از آنجا که فقط یکبار در جهان اتفاق افتاده، وضع قانون علمی بر آن مترتب نیست. با این توضیح، غلط است اگر بگوئیم علم، منحنی تکامل سیر بشر را رسم کرده است.

یادداشت بیست

کتاب مدافعات، صفحه ۳۴

طریق دیگر سلطه اقتصادی است. در این سیستم سررشته امور اقتصادی در اختیار اجنبی قرار می‌گیرد... زیربنا در روبنا مؤثر است. زیربنای سیاسی تحت تأثیر روبنای اقتصادی است. توضیح ما: انسان پیچیده تر از آنست که به فرمول درآمد فرمولی کردن قضایا و روبنا کردن امور تنها حصاری می‌شود که ما را در خود زندانی می‌کند تا تمام قضایا را با این قالبها بسنجیم و در نتیجه اندیشه خلاق خود را بازنشسته کنیم. اینکه کدام زیربنا و در هر عصر کدام پراهمیت تر و کدام کم اهمیت تر است فقط، کار اندیشه انسان است و هیچ فرمول پیش ساخته ای قادر به انجام چنین کاری نیست.

یادداشت بیست و یک

کتاب راه حسین، صفحه ۵۵

ملاحظه می‌گردد که سرنوشت انقلابی که انقلابیونش بدون انقلابشان زندگی کنند چگونه است زیرا يك انقلاب تنها بخاطر انقلابش زندگی می‌کند.

توضیح ما: انتظار می‌رفت فصل مهمی که تحت عنوان شرایط عینی جهت بحث در چگونگی انحراف انقلاب از مسیر اصلی، شروع شده بود به يك نتیجه قاطع و مشخص ختم شود ولی متأسفانه به جمله مبهم فوق منتهی شد. بسیار بجا بود بجای دو کلمه انقلابشان و انقلابش در عبارت فوق کلمه دیگری که بتواند موضوع را روشنتر بیان کند گذاشته می‌شد. بنظر ما بجای آنها می‌توان هر يك از کلمات هدف، راه، عقیده، ایدئولوژی، مکتب را قرار داد که در اینصورت عبارت بصورت زیر در می‌آید:

ملاحظه می‌گردد که سرنوشت انقلابی که انقلابیونش بدون (هدفشان، راهشان، عقیده شان، ایدئولوژیشان، مکتبشان) زندگی می‌کنند چگونه است زیرا يك انقلابی تنها بخاطر (هدفش، راهش، عقیده اش، ایدئولوژیش و مکتبش زندگی می‌کند.

حال بهتر می‌توانیم قضاوت کنیم که انتخاب نام سازمان مجاهدین خلق ایران با داشتن يك ظاهر زیبا و جاذب چقدر از بیان و ارائه يك محتوای مکتبی عاجز است. هر مجاهد به معنای عام کلمه تنها می‌تواند و باید این چنین باشد که خاطر راهش، هدفش، عقیده اش، مکتبش مجاهدت نماید تا راهی پیش پای خلقش بگشاید تا آنها نیز با افتادن در آن راه بتوانند راه مجاهد را ادامه دهند.

بخش ضمیمه:

درباره علمی بودن اصول دیالکتیک و مسائل مربوط به این اصول ناگزیر ولو باجمال باید مطالبی ذکر شود. از بدیهی ترین مشخصات قوانین علمی اینست که هر قانون علمی همیشه درباره یک جنبه خاص از پدیده صحبت می کند. مثلاً قوانین فیزیکی از لحاظ حرکت و مقدار اشیاء درباره آنها صحبت می کنند، شیمی درباره ترکیبات شیئی بحث میکند، زیست شناسی از لحاظ داشتن یا نداشتن مواد آلی شیئی را مورد بررسی قرار می دهد، خلاصه اینکه هر علمی فقط و فقط درباره یک جنبه خاص پدیده صحبت می کند و این از اولیترین شرایط علمی بودن یک اصل و قانون است و به همین دلیل است که هر علمی برای خود نام خاصی در ارتباط با موضوع معینی دارد که حکایت از بررسی آن جنبه خاص که "موضوع علم" نامیده می شود می کند. فیزیک، شیمی، حساب، هندسه، مکانیک، زیست شناسی و...

پس از این توضیح ممکن است این آقایان بفرمایند که این که این اصول دیالکتیک جزء چه علمی هستند؟ نکند می خواهند بگویند این اصول جزء همه علوم هستند و به هیچ علم خاصی تعلق ندارند! گوینده چنین سخنی قطعاً از مبانی و حدود علوم تجربی بی اطلاع می باشد. (در صورت داشتن حسن نیت) اصولی که در همه علوم وارد می شوند و جزء هیچ علم خاصی هم نیستند (وبلکه عصای دست علوم و دایه مهربان آنها می باشند) اصول فلسفی و نه علمی هستند.

شاید هم می خواهند بگویند، خیر اصلاً دیالکتیک خودش یک علم مستقلی است که جنبه خاصی از پدیده را در نظر می گیرد. خوب فعلاً قبول می کنیم. سؤال ما اینست که لطف بنمایند این دیالکتسین ها تعیین کنند که علم دیالکتیک چه جنبه و کدام چهره ای از پدیده را مورد مطالعه قرار میدهد تا تکلیف سایر علوم روشن شود. و همانطوریکه مثلاً شیمی در امر فیزیک و فیزیک در مکانیک و این یکی در زیست شناسی دخالت نمی کند. این علم دیالکتیک هم بفرض صحت لطفاً همان راه خود را برود و چهره ای دیگر پدیده، و علوم مختلف را بحال خود رها کند.

خلاصه هیچ علم تجربی در جهان موجود نیست و نمی تواند که مدعی بررسی حتی دوجنبه یک پدیده بشود و بنابراین آن معرفتی که می خواهد حوزه نفوذ خود را به تمام چهره ها و جنبه ها و موضوعات علوم گوناگون دخالت دهد از سنخ معرفت علوم (تجربی) نبوده و به سلك مسائل فلسفی در خواهد آمد.

بعلاوه این آقایان که از طرفی هنگام طرح اصول دیالکتیک آن را بعنوان اصول عامی ابراز می کنند که تمامی چهره های پدیده ها، کل طبیعت، جامعه و تاریخ را نیز در بر می گیرد و از سوی دیگر این اصول را علمی قلمداد می کند، لابد باید بدانند باز هم از شرایط اولیه "علمی" بودن یک اصل اینست که صحت آن بطریق تجربی اثبات شده باشد. و نیز می دانیم که « و در تمام جهان دانش (معاصر) بدون استثناء مسلم است » « تجربه » دارای قواعد و ضوابطی است که بیان بسیار ساده و خلاصه بعضی از آنها چنین است:

می خواهیم به طریق تجربی دریابیم که آیا پدیده A علت پدیده B هست یا نه. ابتدا باید چند بار پدیده A را به طریق مصنوعی ایجاد کنیم و ببینیم B هم موجود می شود یا نه، بعد برای چند بار عوامل دیگری را که احتمالاً همراه A موجودند حذف و اضافه و یا کم و زیاد کنیم و تأثیر آن را در حذف و اضافه و کم و زیاد معلول یعنی B بسنجیم. و بالاخره بعد از همه اینها برای چند بار A را حذف کنیم ببینیم B حذف می شود یا نه. و اگر در تمامی این حالات هر گاه A موجود شد B هم موجود باشد و هرگاه A حذف و یا کم و زیاد شد B نیز اینچنین می شد آن گاه می گوئیم "تجربه" ثابت کرده است که A علت B است. این شیوه عام روش تجربی است که از کوچکترین آزمایشات تا بزرگترین و پیچیده ترین پژوهشهای علمی بکار می رود.

حال می پرسیم آیا قوانین دیالکتیک هم به همین طریق قابل اثبات تجربی هستند؟ آیا ما می توانیم همین شیوه را در مورد اصل تضاد بکار بندیم که بموجب این اصل هر حرکتی که واقع شود ناشی از برخورد دوجنبه درونی و متضاد شیئی یعنی "تز" و "آنتی تز" است. تز می خواهد شیئی را متحول کند و غیر از خودش کند و آنتی تز می خواهد جلوگیری کند و از برخورد و ترکیب این دو یعنی سنتز شیئی جدید وجود می آید.

آیا اصل تضاد اصلی است که با روش تجربی ثابت شده یعنی مثلاً هر جا حرکتی بوده (B) پیش از آن "تزی" و "آنتی تزی" و برخوردی بین آنها بوده (A)؛ که تز می خواسته رشد و تحول کند و آنتی تز حالت بازدارنده داشته و محصول اینها سنتز یعنی شیئی جدید پیدا می شود. بفرض که مثالهایی نشان بدهند و مدعی شوند که این چنین است. تخم مرغی را در نظر بگیرید، نطفه تز است که می خواهد رشد کند و متحول شود و بوسیله پوسته تخم مرغ آنتی تز، که مانع این رشد و تحول می شود از تحول نطفه جلوگیری میشود، از درگیری این دو، سنتز یعنی جوجه حاصل می شود که پوسته را می شکند و پیروزمندانه سر از تخم درمی آورد.

بفرض که این مثال و امثال آن را با تمام ناشی گری های موجود در آن بپذیریم ولی آیا همه موارد اینچنین است. آیا جوجه که بعد از خروج از تخم می خواهد رشد کند و مرغ بشود (تز)، آنتی ترش کدام است؟ یعنی چه چیزی جلوی رشد او و مرغ شدنش را می گیرد، چه عاملی می خواهد جوجه را جوجه نگاه دارد و نگذارد مرغ شود که بعد از درگیری بین آندو عامل، ناگهان جهش وار تغییرات کمی تبدیل به تغییر کیفی شده و جناب مرغ دفعتاً سر در می آورد. اینها بیشتر به شعر و افسانه شبیه است تا واقعیت و سخن علمی! جوجه هر روز و هر ساعت و هر لحظه بطرف مرغ شدن در حرکت است و هیچ عامل درونی هم در درون جوجه مانع و مزاحم مرغ شدن او نیست و این تغییرات هم بصورت کمی نیست که بعد یکدفعه تبدی به یک تغییر کیفی یعنی "مرغیت" بشود (اصل تبدیل تغییرات تدریجی کمی به تحول کیفی جدید).

بچه انسان رشد می کند و بزرگ می شود، ساقه گیاهی رشد می کند و درخت می شود، همه اینها تغییراتشان متأسفانه غیر دیالکتیکی! است. بگذریم از اینکه خود آن مثالها که می زنند نیز همگی قابل خدشه و بی پایه است، پوسته تخم مرغ نه تنها آنتی تز و مزاحم رشد نطفه نیست بلکه اصلاً برای حفاظت و تأمین امنیت رشد این نطفه بوجود آمده تا که نطفه بزرگ شود و جوجه شود و بعد که دیگر مسئله حفاظت پوسته با پیدایش جوجه منتفی شد جوجه پوسته را می شکند و از تخم بیرون می آید و همینطور است سایر مثالها که مجال طرحش نیست.

ولی گیریم که از این مطالب هم صرف نظر کنیم، فرضاً که تا بحال هرچه پدیده ها را مشاهده کرده ایم همه مطابق اصول دیالکتیک در حرکت بوده اند، ول با این همه مطابق شیوه و فرمولی که برای تجربه پذیري يك قانون ذکر شد دیدیم که باید علاوه بر دفاعاتی که پس از وجود A، B موجود می شود، با تجربه و آزمایش دفاعاتی را نیز ایجاد کنیم که در آنها A حذف شده و دنبال آن B نیز حذف می شود. تنها در اینصورت است که می توانیم بگوئیم A علت B است والا ممکن

است که در کنار و همراه A عوامل دیگری نیز بوده اند که ما آنها را درنیافته باشیم و یا سایر احتمالاتی که از نظر مخفی مانده باشد.

بعبارت دیگر يك تجربه همیشه باید از جنبه مثبت و منفی هر دو، قابل بررسی و آزمایش باشد. همانطور که می شود مطلبی را بطور اثباتی نشان داد، ابطال پذیری آن را نیز باید بتوان نشان داد. یعنی نشان داد که در چه حالتی است که اگر آن حالت واقع شود (یعنی BB موجود باشد ولی A موجود نباشد) در آن صورت دیگر دست از ادعای خود یعنی علت بودن A برای B برخواهیم داشت.

والا اگر قرار باشد که چه A موجود باشد و چه نباشد B همیشه موجود باشد دیگر قضیه ما يك حکم علمی نیست. حکم علمی آنست که بگوئیم در این شرایط (موجودیت A) همواره B موجود است و در غیر این شرایط (معدوم بودن A) هیچگاه B موجود نیست. و اگر خلاف آن اتفاق بیفتد حکم ما غلط خواهد بود.

با این توضیحات اکنون می توان دریافت که آیا اصول دیالکتیک و از جمله مهمترین آنها، اصل تضاد، اصل علمی است یا نه، گفتیم بفرض که همیشه در کنار حرکتی که اتفاق می افتاده (B)، تضاد را هم دیده ایم (A). ولی آیا تاکنون توانسته ایم تضاد درونی را در يك حرك حذف کنیم و بعد حذف حرکت را هم مشاهده کنیم. بله، تضاد درونی، تضادی است که در درون همه اشیاء هست (چون بنا به اصل دیگر دیالکتیک همه موجودات، متحرك به حرکت دیالکتیکی اند) به میل من و شما نیست که آن را حذف و یا اضافه کنیم.

شما با مسلم گرفتن اصل فوق هر جا حرکتی دیده اید بلافاصله دنبال پیدا کردن تضاد درونی آن رفته اید و نه اینکه واقعاً به تجربه ثابت شده باشد که تضاد درونی علت حرکت است. اگر تضاد درونی هم علت حرکت نباشد شما نمی توانید این را ثابت کنید. چون هر جا حرکت بوده شما ملزم به کشف تضاد درونی آن بوده اید و نه برعکس.

اگر کسی بگوید بله ما همیشه همراه حرکت تضاد درونی را دیده ایم، می گوئیم ولی ما همراه حرکت همیشه خیلی چیزهای دیگر را هم دیده ایم و خواهیم دید.

ما دیده ایم که هر شیء متحرکی دارای ابعاد است، ما دیده ایم که هر شیء متحرکی بنحوی دارای اجرام است، ما دیده ایم که هر شیء متحرکی قابل اشاره بوده و بنحوی مکان را اشغال میکند، و تازه اینها چیزهایی است که دیده ایم و چه بسا بسیار چیزهای دیگر هم همراه شیء متحرك باشند که مانده ایم ولی بصرف ندیدن نمی توانیم حکم به نبودن آنها بکنیم. پس باید گفت حرکت جسم بعلمت جسمیت آن یعنی بعد داشتن آن است یا به علت جرم داشتن و یا ...

به این ترتیب ملاحظه می شود که صرف اینکه چیزی همراه چیز دیگر باشد نمی تواند ملاک تجربی و علمی برای علیت چیز اول (A) برای چیز دوم (B) باشد، و تنها زمانی می توان این حکم را تجربی و علمی دانست که بتوان با حذف علت حذف معلول را هم مشاهده کرد.

پس می بینیم که این دیالکتهای آنها آنچنان عرصه را به خودشان تنگ کرده و حکم را عام و گشاد گرفته اند که امکان هرگونه تجربه علمی را سلب کرده اند، تضاد درونی اشیاء که به میل و اختیار من و شما نیست. ما فقط وقتی متوجه این تضاد درونی می شویم که معلول یعنی حرکت را ببینیم. تازه اینها بفرض این بود که واقعاً بتوان برای هر حرکتی يك تضاد درونی دست و پا کرد، که دیدیم این خود سنگی است از فرط بزرگی و بی واقعیتی، برناداشتی!

نتیجه اینکه کسانی که می گویند اصول دیالکتیک علمی است و علم دیالکتیک را قبول داریم یعنی ایدئولوژیهای سازمان مجاهدین خلق، یا متوجه این معانی نیستند و یا اینکه با اطلاع از این مفاهیم، می خواهند از کلمه علم که در ذهن مردم عامی، اتمبیل و یخچال و تلویزیون را تداعی می کند و چه مفیند و کارآ، و در ذهن جوانان نودانشگاهی و تازه

دبیرستانی هم، فیزیک و شیمی و مکانیک نیوتن و نسبیت انیشتین و... بله می‌خواهند از این کلمه (علم) که به ناحق تقدسی¹ یافته و اکرام و احترامی، سوء استفاده کرده و نظریات فلسفی خود را که نیک میدانند در میدان فلسفه قابل عرضه و دفاع نیست و بعلاوه جاذبیت "علم" را ندارد، به این عنوان به خورد جامعه می‌دهند. و ظاهراً این شق دوم (البته در مورد رهبری سازمان والا در سطح اعضا افرادی هستند که این مفاهیم را صادقانه و از سر بی‌اطلاعی باور کرده‌اند) صحیح باشد چون در جزوات آموزشی که اخیراً سازمان منتشر کرده، هرگونه بحث ایدئولوژیک با راست ارتجاعی؟! یعنی مخالفان سازمان، ممنوع اعلام شده زیرا که باعث تکامل و ترقی ایدئولوژی "راستها" در اعضای سازمان می‌شود.

بگذریم از یک دنیا حرف که درباره این رهنمود مقدس! هست، فعلاً منظور اینست که تابحال سابقه نداشته که هیچ اندیشه و واقعا علمی‌ای از بحث با مخالفین خود به‌راسد که این کور کردن چشمه دانش و فضیلت است. و اما کمی هم درباره جنبه فلسفی این اصول بت صفت دیالکتیک صحبت کنیم. البته به علت خصوصیت این جزوه (اجمال و رعایت سادگی) نمی‌توان به تفصیل وارد مباحث شد و نه هم می‌توان بطور کامل بحث کرد ولی کوس رسوائی مطلب با بانگی آنچنان رسا زده شده که با اشاراتی اجمالی هم این‌ها را به گوش همگان می‌توان رسانید.

اولین سؤال ماینست که آیا این اصول دیالکتیک شامل تفکر انسان هم می‌شود یا که فقط در محدوده طبیعت بکار میرود؟ پاسخ آری یا نه، است. اگر نه، یعنی حساب فکر و عقل و روح بشر از حساب طبیعت جداست. طبیعت و جهان عینی سراسر حرکت و حرکاتش هم دیالکتیکی است و اصول دیالکتیک بر همه شئون طبیعت صادق است ولی اینها همه در محدوده طبیعت است و نه انسان و جهان و غیر ماده. اگر این باشد که خوب مبارک است، ما هم همین را می‌گوئیم. ما هم می‌گوئیم حساب ذهن و تفکر از حساب جهان و طبیعت در بسیاری موارد جداست، البته نه اینکه ما بگوئیم طبیعت واقعا مشمول اصول دیالکتیک است، خیر پوچی و بی‌پایگی این سخن در جای خود ثابت می‌شود، فعلاً منظورمان به جهت دیگر قضیه است، اینکه، می‌گوئیم حساب ذهن و تفکر و روح و روحيات انسان از طبیعت جداست و اینطور نیست که هر اصلی و قانون در طبیعت هم بطرز دیالکتیکی عمل کند ولی ذهن محال است اینگونه باشد.

ولی آیا می‌دانید که اگر این را گفتید دیگر "نمی‌توانید دیالکتیکی باشید!؟"

چه مشکل بزرگی، دیگر نمی‌شود مخالفین را به جرم اینکه متافیزیکی، و ایستا می‌اندیشند از همان اول تخطئه کرد، دیگر نمی‌توان خود را پویا و دینامیک قلمداد کرد و مخالفین را طرفدار "منطق جامد" لقب داد. خلاصه دیگر نمی‌شود رهنمود های دیالکتیکی برای همه چیز عالم و همه جای آن از سیاست و مبارزه تا تفسیر قران و نهج البلاغه و... داد. بله مشکلات زیادی ایجاد می‌شود که تصور نمی‌رود در حوصله انقلابی انقلابیون مترقی ما بگنجد و تازه اضافه بر همه این محدودیتها آیا می‌دانید که اگر بپذیریم در یک گوشه جهان وجود، یعنی عالم ذهن، قوانین دیالکتیک صادق نیست یعنی در آنجا همه چیز در تغییر نیست، امور ثابت هم داریم. همه چیز نسبی نیست امور مطلق هم داریم... آنوقت تازه اول گرفتاری است زیرا چه دلیلی هست که اگر بشود یک سلسله امور ثابت و مطلق دیگری مثل روح غیرمادی، ملائکه و... وجود داشته باشند. و باز هم گمان نمی‌رود روح علمی و تجربی انقلابیون ما را ظرفیت این همه مفاهیم غیر علمی! باشد. و به علاوه اساساً اصول دیالکتیک به این معانی اصطلاحی که بکار می‌رود و توسط مارکس از هگل اخذ شده است، تنها با فرض قبول ایده آلیسم هگلی و اینکه حکم معروف هگل رادر باب اینکه میان ذهن و عین وحدتی حقیقی – منتها به نفع و با اصالت ذهن در کار است بپذیریم که "هرچه معقول است موجود است و هرچه موجود است معقول است"، بله تنها با قبول این اصل است که می‌توان اصول دیالکتیک را به جهان عین و عالم طبیعت هم سرایت داد و خود جناب

¹ منظورمان از علم در همه نوشته علم تجربی است و نه معنای عام آن یعنی دانش و آگاهی بطور مطلق. علم تجربی برخلاف آنچه که در میان مردم به سبب یکی شمردن آن با تکنولوژی و اصالت عمل غربی بیا و بروئی و کبکبه و دبدبه ای دارد ولی در میان خود دانشمندان علوم چراغ لرزانی را ماند که اگر ارزشی دارد فقط در حیطه عمل و تکنولوژی است و در عرصه حقیقت و کشف واقعیات از آن سلب هرگونه مسئولیتی شده است برای توضیح بیشتر به کتاب "جهان بینی علمی" برتر اندر اسل مراجعه شود.

مارکس هم بزرگترین خطایش در پذیرش این اصول همین بوده که بدون پذیرش ایده آلیسم هگلی و با فرض ماتریالیسم دست به دامان این اصول شده است و حال آنکه دیالکتیک ماهیت و هویتش به اینست که نمی خواهد جهان را بر مبنای علیت و بلکه بر مبنای دلیل و تحلیل توضیح دهد و فرق این دو مطلب نکته ای بسیار دقیق و فنی است که توضیح آن به جای دیگر محول می شود و فقط خواستیم اشاره ای کرده باشیم به جمله معروف مارکس که گفت "هگل مخروط و مثلث فلسفی خود را به طور وارونه و از سر به زمین گذاشته بود و من این مخروط را بطور طبیعی و از قاعده و ته بجای خود گذاردم و باصطلاح از ایده آلیسم به رئالیسم و ماتریالیسم رسیدم" که منظور از نکته فوق نیز همین است که جناب مارکس تصور کرده سیستمها و مخروطهای فلسفی هم نظیر یک کله قند می باشد که سر و ته کردن آنها در هویت کله قند و مخروط تأثیری نگذارد و توجه نداشته اند که سیستم فلسفی ای که بتوان جای سر را به ته و ته را به سر سپرد، در واقع دیگر سیستم بی سر و ته ای بیش نخواهد بود که همان به درد کارای تبلیغاتی و سیاسی می خورد تا تعلیم و تعلم حقیقی.

اما با صرفنظر از همه این مطالب و مطالب فراوان دیگری که بصورت بحث فلسفی در مسئله دیالکتیک در طبیعت وجود دارد، باید دید که آیا در ادعای کنونی وارثین!! افتخارات خونبار سازمان مجاهدین خلق تا چه اندازه صداقت نهفته است. ادعای اینکه می گویند ما دیالکتیک توحیدی را قبول داریم و فقط در مورد طبیعت (و نه در مورد ذهن و روح) قائل به این اصول هستیم و به اصطلاح این اصول، اصول و قوانین عامی هستند که طبیعت و جهان مادی بوسیله آنها قابل تبیین علمی و صحیح می باشند.

این ادعا اخیراً در جزوات متعددی که سازمان منتشر کرده است بچشم می خورد.¹ رهبران فعلی سازمان اصرار دارند که ادعای آنها عیناً همان اصول بنیادی تفکر سازمان است که توسط بنیانگذاران اولیه آن در کتابهای متعدد به ویژه در کتاب شناخت، بیان و منتشر شده است. اکنون در نهایت اختصار این ادعا را در کتاب شناخت بررسی می کنیم.

ولی قبل از ذکر عباراتی از کتاب شناخت ناگزیر باید توضیح مختصری درباره ماهیت ایراد بدهیم. ابتدا باید عقیده مارکسیستها را در باب دیالکتیک در نظر گرفت. از نظر مارکسیستها قوانین دیالکتیک (اصل تضاد درونی، اصل حرکت، اصل تأثیر متقابل، اصل جهش یا تبدیل تغییرات کمی به کیفی) قوانین عین و ذهن، طبیعت و فکر هر دو می باشند و اگر هم مارکسیستی از آن سر باز زند از اصول جهان بینی خود تخطی کرده، چه که اگر قوانین دیالکتیک در ماده بیرونی (طبیعت) حاکم است و اگر ذهن و فکر هم ماده ای چون سایر مواد بیش نیستند منتهی پیچیده تر و متکامل تر. اگر چنین است پس قوانین عام حاکم بر طبیعت ناگزیر قوانین عام ذهن نیز هست. اینست که یک مارکسیست تغییر و تحولات روحی و فکری انسان را هم ناگزیر باید مشمول اصول عام دیالکتیک بشمارد. از نظر یک مارکسیست تمام حالات و احوالات روحی انسان نه از انتخاب و آگاهی و اعتقاد به معیارهای ثابت و مطلق اخلاقی و وجدانی و مذهبی و اراده و در جهت صلاح و تقوا و یا شقاوت و گمراهی حرکت کردن ناشی می شود که خیر اینها همه تعابیری هستند برای توجیه اصول عام تغییر و حرکت و تضاد درونی و تبدیل کمیت به کیفیت و تأثیر متقابل که مثلاً به شکل آگاهی، انتخاب و یا ... تظاهر می کنند.

با توضیح بالا اکنون می توان دریافت که اگر کسی بخواهد غیر ماتریالیستی فکر کند و در عین حال به اصول دیالکتیک هم وفادار باشد - صرفنظر از کلیه ایرادات وارد بر دیالکتیک باید انسان، ذهن و فکر و حالات روحی او و خلاصه آنچه

¹ الف: نظیر رهنمودهایی برای تحلیل مسائل سیاسی
ب: رهنمودهایی برای کار در سازمان مجاهدین
ج: تحلیل آموزشی بیانیه تغییر مواضع

که به غیر از ماده و خصوصیات جسمانی، ملاک انسانیت انسان می‌شمارد، بلکه باید این جنبه انسانی انسان را از سیطره حاکمیت قوانین دیالکتیک معاف کند. باز هم خواننده را توجه می‌دهیم که ما فعلاً کاری نداریم به این جهت که آیا واقعاً ممکن است دیالکتیکی فکر کرد و دیالکتیک را درست شمرد ولی به ذهن و روح آدمی سرایت نداد یا نه، پاسخ این پرسش از نظر ما منفی است و تفصیلش را به جای دیگر " (نقدی که بر کتاب "شناخت" مجاهدین نگاشته ایم) و امی گذاریم. فعلاً منظور اینست که به حسب ادعا و برای حفظ ظاهر قضیه، یعنی برای ایجاد یک تفاوت ظاهری و نفی یکسانی کامل میان خود و ماتریالیست‌ها هم که شده، باید دیالکتیک را در جنبه های انسانی انسان و منجمله ذهن و دستگاه ادراکی بشر که تجلی و نمودی از آنست دخیل ندانسته و سرایت نداد. و اکنون با توجه به این نکات است که این عبارات برخلاف نکته فوق و برخلاف ادعای رهبران کنونی سازمان است.

در کتاب شناخت ضمن بحث از اصول چهارگانه دیالکتیک باری هر کدام مثالها و شواهد متعددی از طبیعت، جامعه، موجودات زنده، و در نهایت از انسان می‌زند. تکیه ما بر این مورد اخیر یعنی انسان است. درباره "خصوصیات ویژه تضادها" می‌نویسد:

مثال دیگر وجه مشترک کلیه اعضای یک سازمان اینست که همه می‌خواهند با دشمن مبارزه کنند ولی هرکدام با تضاد ویژه ای در درون خود روبرو هستند که موجب اختلاف رویه ها می‌شود... بدین معنی که تضاد خاص هر فرد مزبور، در جهت حل این تضاد باشد" ^۱ مثلاً کسانی که دارای روحیه خودخواهی می‌باشند اگرچه تا حدود زیادی خصوصیاتشان متشابه است ولی در عین حال در هر یک از آنها خودخواهی بشکل کاملاً خاص بروز می‌کند (ولی انواع مختلف یک درخت گیلاس) بنابراین نتیجه می‌شود که با وجودی که برای درمان بیماریهای روحی مثلاً خودخواهی، یک راه حل عمومی وجود دارد اما در این موارد به هیچوجه نباید از خصوصیات ویژه هر فرد غافل بود" ^۲

و نیز تحت عنوان "رابطه تضادهای درونی اشیاء با عوامل بیرونی" چنین می‌خوانیم:

می‌دانیم منشاء حرکت تغییر پدیده ها تضاد درونی آنهاست، اما عوامل بیرونی در این تغییرات چه نقشی دارند؟ ... مثلاً بعضی افراد در برابر مشکلات مؤمن تر و پاره ای مایوس تر و منحرفتر می‌شوند؟ این دو موضع گیری متفاوت بدلیل ساختمان درونی افراد است...

بنابراین به دنبال هر شکست و پیروزی ابتدا باید به درون خود رجوع کنیم زیرا علل اصلی شکست و پیروزی علل درونی هستند... تعلیمات باید براساس خصوصیات افراد پیاده شود، ... در بررسی مسائل سیاسی و دیپلماسی کشورها باید نخست تضادهای درونی آنها را بررسی کرد..."^۳

ذیل عنوان "تضاد اصلی، تضادهای فرعی، جنبه اصلی تضاد" می‌نویسند:

در یک جریان، در یک پدیده، ما تنها با یک تضاد مواجه نیستیم، بلکه غالباً تضادهای زیادی به چشم می‌خورد... تا وقتی که تضاد اصلی حل نشود دستکاری سایر تضادها فقط از شدت مسئله به طور موقت می‌کاهد... در مورد انسان نیز همینطور است. هر کس در درون خود و در زندگی خود با تضاد های مختلفی روبروست، اما همیشه یکی از آنها اصلی است و بقیه تماماً جنبه فرعی دارند، تا هنگامی که ما در صدد حل تضاد اصلی خودمان بر نیامده ایم کلیه تلاش های ما در جهت حل تضادهای دیگر بی‌ثمر بوده و در نهایت تغییر اساسی در ما ایجاد نمی‌شود."^۴

^۱ ص ۴۲، مطالب منقول این جزوه در تمام چاپهای مختلف کتاب شناخت و در نسخ خطی کتاب موجود است ما برای نمونه از چاپ جدید آن که در قطع مربع شکل و به بهای ۶۰ ریال منتشر شده و ابتدای کتاب آرم سازمان تشریح گردیده نقل میکنیم.

^۲ ص ۴۳

^۳ ص ۴۳ و ۴۴

^۴ ص ۴۴ و ۴۵

مطالب قابل استناد به قدری زیاد است که ذکر تمامی آنها فعلاً در این مختصر نمی‌گنجد و ما بناچار با ذکر یکی دو نمونه دیگر نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

در قسمت نتایج عملی "اصل گذار از تغییرات کمی به تغییرات کیفی" چنین می‌خوانیم:

آنچه مسلم است "حر" از ماهها قبل دچار کشمکشهای روحی شده بود که دائماً او را از درون تحت فشار قرار می‌داده است تا اینکه روز عاشورا با مساعد شدن شرایط یکباره تضاد درونی او در جهت مثبت حل شد و "حر" به مرحله کاملاً جدیدی قدم گذاشت و در واقع او تولدی تازه پیدا کرد ... اینست معنای دینامیک نفي در نفي و این جریان تا بی‌نهایت در بخش های مختلف طبیعت و در کل جهان آفرینش ادامه دارد. (تأکید از ماست)^۱

و بالاخره

بدین شکل خود را پای بند اصول و دستورالعملها کردن در حقیقت، پشت پا زدن به خصلت دینامیک شناسی و معرفت می‌باشد. (تأکید از ماست) قبلاً گفتیم که دانش و معرفت ماداماً عمیقتر می‌شود و از نسبی به مطلق می‌گراید. این مطلق گرایی معرفت، نسی بودن و گسترده شدن دائمی آنست. بنابراین اصول و دستورالعمل های عام اگرچه خود به تنهایی ثابت بمانند، ولی چون به سایر پدیده ها تغییر می‌کنند آنها دیگر بشکل اولیه قابل پیاده کردن نمی‌باشند. باید آنها را با شناسائیهای جدید و با اوضاع و شرایط خاص میدان عمل، درآمیخت و اصول کاملتر بدست آورد.

... اما بطور کلی، چه در پروسه تغییر طبیعت و چه در پروسه تغییر جامعه، بندرت پیش می‌آید که ایده ها، تئوریه‌ها، نقشه ها و یا پروژه هائیکه در اصل توسط انسانها تهیه شده اند، بدون کوچکترین تغییری تحقق یابند زیرا انسانهاییکه به تغییر واقعیت می‌پردازند، اغلب به واسطه موانع مختلف محدود محدود می‌شوند، این موانع معمولاً فقط مربوط به شرایط علمی و تکنیکی موجود نیستند، بلکه به تکامل خود پروسه عینی و درجه بیان آن نیز مربوط می‌شوند.

... در پروسه عمومی و مطلق تکامل عالم، هر پروسه مشخصی نسبی است و از این رو در سیر لایزال حقیقت مطلق، شناخت انسان از هر پروسه مشخص در دوره ها معین تکاملش فقط حقایق نسبی را در بر می‌گیرد، حاصل جمع حقایق نسبی متعدد مطلق را می‌سازد. تکامل یک پروسه عینی همواره مملو از تضادها و مبارزات است. هر حرکت دیالکتیکی جهان عینی قادر است، دیر یا زود، در شناخت انسان انعکاس یابد. پروسه پیدایش، تکامل و زوال در پراتیک اجتماعی پروسه ای است بی‌نهایت. پروسه پیدایش، تکامل و زوال در شناخت انسانی نیز پروسه ای لایتنهایی است. از آنجا که پراتیک انسان که واقعیت عینی را طبق ایده ها، تئوریه‌ها، نقشه ها و پروژه های معین تغییر می‌دهد، همواره در حال پیشرفت است، شناخت بشر از واقعیت عینی نیز بدینسان همواره عمیقتر و عمیقتر می‌شود. حرکت تغییر در جهان واقعیت عینی ابدی و لایتنهایی است، شناخت انسان از حقیقت در پروسه پراتیک نیز ابدی و لایتنهایی است...^۲

این عبارت اخیر با وجود تمام شباهتها و یکسانی مطالب (بغیر از لغات پروسه بجای جریان تغییر و تحول و پراتیک ه جای "میدان عمل") از کتاب "شناخت" مجاهدین نبود بلکه از نسخه اصلی کتاب یعنی کتاب "چهار مقاله فلسفی" مائو بود. البته ما اثبات کامل این سخن و تطبیق کتاب شناخت را با مقالات "درباره تضاد" و "درباره عمل" مائو در جای دیگر عهده دار خواهیم شد. در اینجا فقط می‌خواستیم بین دو عبارت از کتاب شناخت و مائو که هر دو درباره شناخت و خصوصیت مطلق و نسبی آن به سبب تغییر "پدیده عینی" و تکمیل شناخت "در میدان عمل" یا "پروسه پراتیک"، می‌باشند درجه تطابق و یکسانی را بصورت جمله معترضه نشان دهیم.

و اما ادامه سخن، ما در اینجا در صدد موشکافی و سقم آنها و اینکه آیا واقعاً تالهای مورد نظر نویسنده، مدعای کتاب شناخت را اثبات می‌کنند یا نه، نیستیم آنچه می‌خواهیم بگوئیم مطلبی کاملاً مشهود و غیر قابل انکار است.

^۱ ص ۶۶ و ص ۶۸

^۲ صفحات ۲۶ و ۲۹ و ۳۰ از مقاله "درباره عمل" مائوتسه دون در کتاب "چهار مقاله فلسفی"

از نظر نویسنده کتاب "شناخت" در اطلاق و شمول اصول دیالکتیک میان جهان طبیعت و پدیده های مادی و عالم روحی و انسانیت کوچکترین تفاوتی نیست. در مورد تمام اصول، ایشان لااقل يك مثال هم از شرایط درونی انسان زده اند. "تغییر درونی حر"، حل تضاد درونیش در جهت مثبت و شیوه تجمع مقادیری از تغییرات کمی بوده که در روز عاشورا يك دفعه به تحول کیفی جدید بدل شده است."

"میان قوانین حاکم بر احوال روحی انسان و درختان گیلاس موجود در باغ کوچکترین تفاوتی نیست." و "قوانین دیالکتیک قوانین بخشهای مختلف طبیعت و کل جهان افرینش هستند" و "اصول عام شناسایی هم چون مأخوذ از طبیعت بیرونی هستند به اعتبار تغییر بیرونی پدیده ها، تغییر پذیر و نسبی می باشند و خلاصه انکار این مسائل پشت پا زدن به **خصلت دینامیک شناسایی** که همان دینامیسم طبیعت است، می باشد."

ملاحظه کردید که این مطالب نص صریح اصولی ترین کتاب ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق می باشد حال چه نتیجه ای می خواهیم بگیریم:

نتایج:

۱. آنچه بطور قطع در متن ایدئولوژی سازمان مشاهده می شود دخالت و شمول قوانین دیالکتیک در جهان طبیعت و عالم انسانیت اعم از ذهن و تفکر و سایر احوالات روحی اوست. یعنی دقیقاً پذیرش دیالکتیک به همان وسعت و معنای مارکسیسم.^۱
۲. در مورد مجاهد شهید مرحوم حنیف نژاد اقتباس گر و مؤلف کتاب شناخت می شود گفت که ایشان چون از طرفی اطلاع درستی از این مباحث نداشته و حداکثر آگاهی او به این مطالب در حد برخورد با چند متن مارکسیستی بوده است و از سوی دیگر عشق و افری به تطبیق مفاهیم اسلامی با مبنای علمی و آنچه که در میان قشر و روشنفکر و تحصیلکرده مطلوب و مد روز می باشد داشته و مارکسیسم هم مد روز بوده و داعیه علمی بودن داشته و دارد. بله به این ملاحظات ایشان همینطور این مطالب را کنار هم تألیف کرده و حتی متوجه بسیاری تناقضات از مثالها و مطالبی که ذکر کرده اغلب همان مطالبی است که در فرهنگ اسلامی و باتعبیرات و مفاهیم اسلامی قابل بیان

¹ و برای اینکه خوانندگان از پوچی و بی پایگی دیالکتیک ذهن نیز نصیبی برده باشند به يك نقص كوچك در این مورد اشاره می شود. اولین اصل دیالکتیک می گوید "همه چیز درجهان در تغییر و حرکت است و هیچ چیز ثابتی نداریم" این قانون، قانون طبیعت و ذهن بطور یکسان است.

سوال می شود خوب، همین قانون که بیان کردید "اولین اصل ثابت"ی است که شما منکر آنید. آیا مفهوم خود این عبارت که "همه چیز در تغییر است" نیز در اثر مرور زمان تغییر می کند پس اگر چنین باشد این جمله تبدیل می شود به "همه چیز در تغییر نیست" که شما را از آن خوش نمی آید.

می گویند خیر "همه چیز در تغییر است، جز خود این اصل که ثابت است" پرسیده می شود: مگر ما چه می گفتیم. ما هم می گفتیم بعضی چیزها در تغییرند و بعضی چیزها مثل اصول ذهنی ثابتند. شما هم می گوید این "اصل ذهنی که مفادش تغییر است" اصل ثابتی است. پس حداکثر اختلاف بر سر تعداد امور و اصول ثابت است که چه تعدادند. ولی در کلمات مارکسیستها تا بحال دلیلی بر اینکه اصول ثابت تنها همین يك یا چند اصل دیالکتیک می باشند دیده نشده است ولی برعکس ماستدلال می کنیم که اگر بشود که يك اصل ذهنی ثابت باشد این دلیل است بر اینکه دیگر اصول ذهنی نیز که از جهت ماهیت خودشان (یعنی اصل ذهنی بودن) با این اصل مشترکند، از جهت خصوصیت ثابت نیز باید با او اشتراک داشته باشند. چون دو ذهن که نداریم که يك ذهن اصول ثابت ایجاد کند و يك ذهن اصول متغیر. اگر اثبات شود که يك حکم ذهنی "ثابت" است تمام اصول دیگر این ذهن نیز ثابتند. و اگر ثابت شود که در جهان اموری به نام مفاهیم ذهنی "موجودند" و "متغیر و نسبی نیستند" (صرفنظر از اینکه این خود دلیل بر اینست که ذهن از خود اصالت داشته و جوهری مستقل از ماده می باشد) هیچ دلیلی درکار نیست که موجودات دیگری هم خارج از ذهن و غیر از جهان طبیعت باین خصوصیت - ثبات - موجود نباشند. (نظیر ملانک، خدا، و کلیه علل و نظامات ماوراء طبیعی).

بوده است) از قبیل تضاد بین نفس اماره و عقل یا نفس مطمئنه که هیچ ربطی به تضاد دیالکتیکی و تبدیل کمیت به کیفیت و این قبیل مطالب که برای حر در روز عاشورا و دهها مثال دیگر ذکر نموده) و در تمام موارد تعبیراتی که ایشان بیان کرده با روح تعالیم و بینش اسلامی در تضاد و تباین آشکار می باشد ولی همان عضو علاقه اش به علمی جلوه دادن اسلام – که در واقع باید گفت مارکسیستی جلوه دادن، چون حرفهائی که مرحوم حنیف نژاد به تبع مارکسیستها علم پنداشته کوچکترین ربطی به علم ندارند – سبب شده که مطالب عادی و پیش پا افتاده فرهنگ ما را در الفاظ پر سر و صدای دیالکتیک و دینامیک و ... بیان کند. و هر جا هم که مطلبی را متوجه نشده به اسم تفکر جامد رد کند .

بهر حال تقصیر مرحوم حنیف نژاد به احتمال قوی از قبیل قصور و عدم آگاهی و از همین چیزهاست.

۳. امروزه رهبران سازمان به کرات و در جزوات متعددی که به عنوان "رهنمودهای ... " مختلف به صورت عمومی و یا درون سازمانی منتشر کرده اند، تصریح نموده اند که دیالکتیک ما فقط در حد طبیعت است و مربوط به ذهن و جنبه غیرمادی انسان و خلاصه مرز ماوراء طبیعت نمی شود. و خلاصه به صراحت ابراز کرده اند که آنگونه دیالکتیکی که تمام جهان آفرینش را در بر بگیرد مخصوصاً ماتریالیستها و چپ هاست و ما مسلمانیم و ... و نیک دریافته اند که اگر بخواهند دیالکتیک را به جنبه غیر مادی انسان به ذهن و فکر او نسبت دهند کارشان در همان قدم اول ساخته است.

۴. با این توضیح و با آنچه که در مورد ایدئولوژی سازمان در باب دیالکتیک بیان، و روشن شد که نه تنها در طبیعت که در تمام جنبه های انسانی، روحیات و افکار، اصول شناسائی، و کلاً در "کل آفرینش" به دیالکتیک قائل است. بنابراین در مورد رهبران فعلی سازمان دو احتمال می توان داد:

الف – نداشتن کوچکترین نشانه ای از صداقت و تقوای نه اسلامی که حتی سیاسی هم – زیرا که لازمه دوراندیشی سیاسی اینست که انسان دروغ به این آشکاری درباره مطالبی که در کتابها نوشته شده و در اختیار همگان می باشد نگوید و ریسک بین دم فروبستن دیگران از ترس تهمتها و سایر مجازاتهای سازمان و یا حق گرایانه منطق حق را بیان کردن و دست رهبران سازمان از جانب مسلمانان هوشیار رو شدن، نکند که چنین ریسکی یا ناشی از خودبزرگ بینی بش از حد و یا صحنه اجماع را نیز در بندهای زندان طاغوت انگاشتن و یا تلفیق این هر دو می باشد.

ب – احتمال دوم اینست که رهبران فعلی سازمان خود متوجه نکات انحرافی ایدئولوژی سازمان لاقول در موارد فاحشی چون مطالب گذشته شده اند و دست به حک و اصلاح ایدئولوژی خود زده اند. و اما این احتمال دوم را به دلایلی نمی توان پذیرفت:

رهبری سازمان در همین یکی دو ماه در جزوات آموزشی صراحتاً اعلام کرده اند که دشمنی تمام دشمنان با سازمان به صورت ایدئولوژیک بوده و هرگونه انحراف از مواضع و مطالب ایدئولوژیک سازمان در گذشته باید به مثابه انحراف و لغزش تلقی شود و کوچکترین انحرافی در این مسائل جایز نیست. و مبسوط بحث کرده اند که فرق است میان انحراف و تکامل. و توضیح داده اند که ممکن است در آینده در مسائلی که به نظرمان برسد اضافات و تکاملی رخ دهد ولی انحراف و کنار گذاشتن قسمتهایی از ایدئولوژی سازمان همان و نابودی سازمان همان.^۱

^۱ بنابراین بخاطر دفاع از حریم انقلابی اسلام و جانبداری از مکتب همیشه پویای توحید هرگونه دست بردن و تجدید نظر در اصول اعتقادی و دیدگاههای بنیادی مجاهدین را که در تعلیمات آن منعکس است محکوم می کنیم. ص ۱۶ "رهنمودهایی درباره کار تعلیماتی مجاهدین" بهار ۵۸

به علاوه متذکر شده اند که وجود يك جريان ارتجاعي از عناصر مجاهد سازمان که در گذشته دچار انحراف و از سازمان برکنار شده اند به علت نقطه نظر هاي اصلاحي در بنيادهاي ايدئولوژيك سازمان مي باشد.

نتيجه ۴. از آنجا که باز هم در رهنمودهاي اخير سازمان پس از تأکید بر اینکه تمام هويت سازمان مجاهدين خلق هويت ايدئولوژيك و مکتبي و توحيدى آنست و دشمنان هم نيك به اين "پاشنه آشيل" سازمان پي برده اند و همه حملات سازمان رامتوجه ايدئولوژي سازمان کرده اند. بله به اين جهت هيچيك از اعضاي سازمان حق بحث کردن با راست ارتجاعي (يعني جمله مخالفين سازمان) را نداشته و ندارند. زيرا که با اين بحثها ايدئولوژي راست و ارتجاعي را! در خود مي پرورند و رشد مي دهند.^۱ (اصل تأثیر متقابل را گويا حضرات از ياد برده اند!) و خلاصه به حکم اين آيه سازمان (خودداري از مباحثه و مواجهه ايدئولوژيك "همانند با مدعيان راست) که ظاهراً در حکم ناسخ آيه "فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه" مي باشد بر مرکزيت و "تقويت مرکزيت" تکیه کرد و هر جا هم که از طرف راست ارتجاعي و مدعيان ليبراليسم و آزاد انديشي و تفکر غير سازمانی در منگنه قرار گرفت، آية الكرسي رهايي را بخوان که عبارت است از "صلاحيت".^۲

بله چون چنین است. تنها اين رهبري سازمان است که "صلاحيت" برسي مطالب را دارد و هرگاه مقتضي ببيند خودش وارد گود مي شود، بله فقط به اين لحاظ از اين حضرت رهبري تقاضا مي شود که در اين گفته ها دقت بفرمايند.

ما ايدئولوژي سازمان و بنيادش ديالکتیک را از بيخ و بن پا در هوا دانسته و صددرصد باطل مي دانيم و صد در صد مغاير و در تضاد با تفکر اسلامي مي انگاريم و براي اثبات مدعاي خود دلائل فراواني هم به زعم خود داريم که آنچه ذکر شد جمله اي از اين دلايل بيش نبود.

به اين دليل و از آنجا که شما تنها اسلام مجاهدين خلق را اسلام بالنده و مترقي و توحيدى دانسته و مابقي را همانطور که از اسمشان معلوم است (راست ارتجاعي) شرک آميز، و اسلام سازي و تسليم و طاغوت مي دانيد، از شما دعوت مي کنيم که به هر نحو که مقتضي مي دانيد عنايت فرموده و مطالب ما را نقد و بررسي فرمائيد. اگر ماييل به بحث حضوري در مجامع عمومي باشيد فقط کافيست اعلام رسمي و تضمين کامل براي انجام بحث بفرمائيد تا ما مشخصات خود را اعلام و در هر شرايطي در مجامع عمومي به گفتگو بنشينيم . و

¹ "رهنمودهايي درباره کار تعليماتي مجاهدين" ص ۳۷ - ۳۲

² "بنابر اين در اینجا بابستي از برخورد ايدئولوژيك همانند دقيقاً برخورداري کرد و حتي المقذور موضع سياسي - تشکيلاتي اتخاذ کنيم. در اين صورت به خوبي مي توان مثلاً با عنوان کردن "مرکزيت" يا "صلاحيت" و امثالهم از پس ليبراليسم فوق الذکر برآيم" ص ۳۶ جزوه فوق الذکر. اين جزوه (رهنمودهايي درباره کار تعليماتي مجاهدين) بنا به نوشته صفحه اول آن که به تاريخ بهار ۵۸ مي باشد بايد یکصد هزار نسخه منتشر مي شد. ولي ظاهراً بنا به بعضي ملاحظات تاممي نسخات سوزاننده شد. و فقط به صورت جزوه درون سازمانی در محدوده اعضا قرار داشته و به شدت از خروج آن به خارج جلوگیری مي شود.

مطلب جالب اينکه پس از نگارش سطور فوق مطلع شدیم که جزوه مزبور از طرف سازمان منتشر شده است. ظاهراً جزوه منتشره با جزوه قبلي (و مورد استناد ما در اين نوشته) کاملاً یکسان به نظر مي رسد. ولي با کمی دقت کاشف به عمل آمد که "رهبري" سازمان با مهارت در برخي عبارات که به صلاح سازمان نبوده اعمال سانسور نموده ند. و به شيوه ظريفي عباراتي را حذف و يا تغيير داده اند.

تطبيق دقيق اين دو جزوه و ذکر موارد سانسور و تغيير را به نقد مفصلي که بر ايدئولوژي سازمان خواهيم داشت وامي گذاريم ولي عجلتاً به طور اشاره دو مورد اين سانسور يکي در مورد "پذيرش مارکسيسم" است که در جزوه قبلي صراحتاً بيان شده بود که از نظر علمي و اجتماعي مورد تأييد سازمان است و در نسخه منتشر شده اين جمله حذف و تغيير کرده است و مورد دوم همين عبارتي است که فوقاً ذکر شد که رهايي از چنگ دعاوي ليبراليستي، راست ارتجاعي را از طريق "صلاحيت" و "مرکزيت" توصيه کرده است. يعني که ما با شما "صلاحيت" بحث در اين معقولات! را نداريم و اين شايستگي تنها بر قامت "مرکزيت" آراسته است.

بله اين عبارت که نهايت درجه ضعف را از طرفي، و جمود و ديکتاتوري و سلب آزاد فکري به بهانه کار سازمانی را از سوي ديگر مي رساند، در چاپ جديد جزوه حذف گرديده است.

و اين نشان دهنده آنست که انحراف ايدئولوژيك و اخلاقي سازمان در سطح "رهبري" به صورت "تفاق" و آگاهانه است و نه از قبيل اشتباه فکري و سهو القلم!

در ضمن متذکر مي شويم که نقل قولهاي ما از جزوه مزبور همه مطابق صفحات جزوه اصلي است که مختصر تقویتی با چاپ جديد آن دارد.

اگر هم صلاح کار خود و جامعه! را در این نمی بینید ، بوسیله نوشته به پاسخ ما بپردازید. (البته اگر به نام خودتان "صلاح" نباشد هیچ مانعی ندارد که به اسم دانشجویان ، دانش آموزان و یا حتی کسبه طرفدار سازمان مجاهدین خلق پاسخ بفرمائید!) تا که آن نوشته را نیز عنداللزوم بررسی کنیم و اگر هم دست آخر باز با تمسک به عروۃ الوثقی "راست ارتجاعی" بخواهید از این محذور رهائی یابید و یا از رهنمود "صلاحیت" نداشتن منتقدین، استفاده کنید ، باید عرض شود که ما را نیز هیچ اشتیاق روحی به بحث با شما و کسانی که منطقتشان به جای "ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن" ، مارک چسبانیدن و تهمت بستن است و تقوای اسلامی را با چاشنی انقلابی تبدیل به سیاست "ماکیاوالیسم" کرده اند نمی باشد.

اگر اصراری هست برای روشن شدن اذهان مشتکی ساده لوح و بی اطلاع است که تحت تأثیر جاذبه "افتخارات خونبار گذشته سازمان" باید فدای تحکات فرعون و ارحال آن شوند. و این هم چندان مشکل نیست.

ما از این پس خود دانیم و ایدئولوژی علمی سازمان مجاهدین خلق!!

بیائید

پاس مشعلی که بت شکن بزرگ
در شب یلدای ظلمت بر افروخت
حسین و اربندای مستضعفین زمین
پاسخ دهیم که ابراهیم زمان را
نمرود به قتل گناه برده است

بیاد عاشورا

نشر - تقوی

مرکز پخش - ناصر خسرو کوچه حاجی نایب

۴۰ ریال